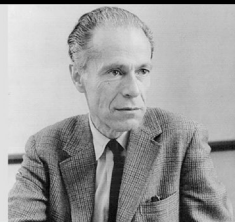




شرح دیدگاه دو روانشناس
نظرات ژان پیه‌ژه و زیگموند
فروید در رشد و جامعه‌پذیری



سیگنال خروج
برداشتی از کتاب خروج، اعتراض و
وفاداری اثر البرت هیرشمن

سال ششم
دوره هفتم
شماره اول
مرداد ۱۴۰۱
صفحه ۳۲



دموکراسی، ایده‌آل
ناشناخته
پژوهشی درباره‌ی
دموکراسی از گذشته
تا به امروز

نیاز به فلسفه
یادداشتی در
بررسی نیاز
و کم توجهی
به فلسفه

گزارشی از بحران
آب در ایران

مصائب صنعت نشر
پرونده‌ای درباره‌ی
حقوق ناشران و
مترجمان

در باب فعالیت
دانشجویی



درآمدی بر موسیقی
فولکور کردی

مروری بر تاریخ
موسیقی کلاسیک
غرب

جایگاه سینمای اعتراضی
در ایران و جهان

صاحب امتیاز، مدیرمسئول و سردبیر:

همایون سلیمانی

ویراستاران:

آفرین نجفی و عرفان سلیمانی

صفحه‌آرا و طراح جلد:

آفرین نجفی زاده

تحریریه:

بهار برادران آجیلیان

صبا عباس زاده منتظری

علی خبازیان زاده

آریا میرنیام

عرفان سلیمانی

آفرین نجفی زاده

پوریا خامدی

مبین بزرگ مهر

علی نقدی

همایون سلیمانی



این نشریه به همت اعضای انجمن اسلامی رویش دانشجویان منتشر شده است.

انجمن اسلامی رویش دانشجویان دانشگاه علم و صنعت ایران، تشکلی غیر انتفاعی، دانشجویی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است که به دغدغه‌های دانشجویان و جامعه می‌پردازد. اعضای این انجمن دانشجویانی هستند که در پی تغییر برآمدند و اندیشه و تفکر را فعالیت برتر می‌دانند.

برای عضویت در هیئت تحریریه یا ارسال انتقادات و پیشنهادات از طریق آیدی زیر در تلگرام با انجمن رویش دانشجویان ارتباط برقرار کنید.

@Rouyesh_IUST_Admin

به نام خدا

فهرست

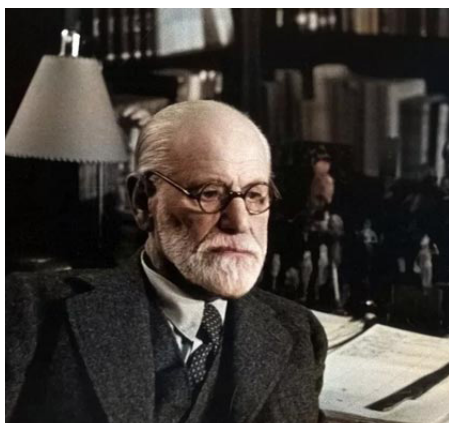
سیاسی و اجتماعی

۱۸ | **نیاز به فلسفه** : یادداشتی
در کم توجهی و نیاز به فلسفه ؛
مبین بزرگ مهر



۲۰ | **در باب فعالیت دانشجویی** :
همایون سلیمانی

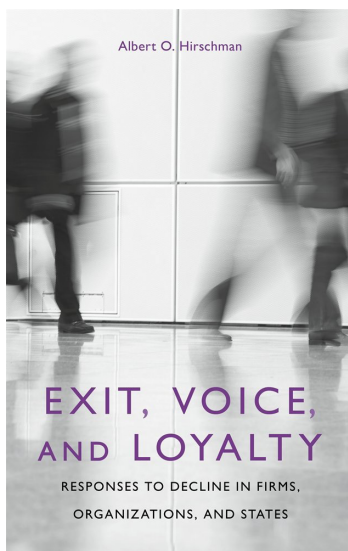
۲۳ | **دو دیدگاه روانشناسی از فرهنگ و غریزه** : شرح دیدگاه
زیگموند فروید و ژان پیه‌ژه در
رشد و جامعه پذیری انسان؛
عرفان سلیمانی



۲۶ | **مصائب صنعت نشر** :
پرونده ای در حقوق پایمال شده
ناشران و مترجمان؛
آفرین نجفی زاده



۱۲ | **دموکراسی، ایده آل
ناشناخته** : پژوهشی در
دموکراسی از گذشته تا به امروز؛
آریا میرنیام



۱۵ | **سیگنال خروج** : تحلیلی
از رفتار مردم بر اساس کتاب
خروج، اعتراض و وفاداری، اثر
آلبرت هیرشمن؛
علی خبازیان زاده

۱۷ | **بحران آب** : گزارشی از
بحران آب و خشکسالی در ایران؛
پوریا حامدی

۳ | **پیشگفتار** :
همایون سلیمانی

فرهنگ و هنر



۴ | **مروری بر موسیقی
کلاسیک غرب** ؛
بهار برادران آجیلی

۸ | **درآمدی بر موسیقی
فولکور کردی** ؛
صبا عباس زاده منتظری



۱۰ | **جایگاه سینمای
اعتراضی**
در ایران و جهان ؛
علی نقدی



همایون سلیمانی

سردبیر

دوست دارم که انتهای این مقدمه را با نقل قولی کوتاه از جان استوارت میل در باب آزادی بیان از کتاب «درباره آزادی» به اتمام برسانم:



«چهار دلیل ضرورت آزادی بیان را به اختصار ذکر می‌کنم:

اول: آنکه اگر عقیده‌ای را مجبور به خاموشی کنیم، آن عقیده ممکن است حق باشد و اگر منکر این شویم قضاوت خود را مصون از خطا پنداشته‌ایم.

دوم: هرچند عقیده‌ی خاموش شده باطل باشد، ممکن است قسمتی از حقیقت را شامل باشد و اغلب چنین است. چون عقیده رایج یا عمومی در هر موضوعی هرگز همه حقیقت نیست، تنها با برخورد عقاید مخالف است که همه حقیقت فرصت تجلی خواهد داشت.

سوم: اگر هم عقاید مقبول نه تنها بر حق باشند بلکه همه حقیقت باشند، اگر پیوسته آن را به مبارزه نطلبند، اعتقاد اغلب معتقدان به آن از نوع غیرعقلی خواهد بود و از اساس عقلانی آن بی‌خبر خواهند ماند.

چهارم: از این گذشته مفهوم حقیقی اعتقاد آن‌ها نیز در معرض خطر ضعف و تباهی خواهد بود و اثر خود را در منش و رفتار آنان از دست خواهد داد. این اعتقاد تنها ایمان رسمی شخص خواهد گردید و قدرت نیکی‌کننده آن از میان خواهد رفت و عرصه‌ای را که باید در آن اعتقاد واقعی مبتنی بر ایمان یا عقل جای‌گزینند، بیهودگی اشغال خواهد کرد.»

باید یادآور شد که می‌گویند دانشگاه علم و صنعت ایران، نه دانشگاه علم و صنعت یک گروه خاص!

ایران یعنی برای همه.

دانشگاه علم و صنعت ایران، قبل از ما بوده و بعد از ما هم خواهد ماند. همانطور که ایران مانده است و می‌ماند. با این نگاه، خود را گذرا می‌یابیم و تحمیل عقاید را پوچ! همه ما رفتنی هستیم! پس باید همدیگر را بپذیریم. چه در سطح دانشگاه چه در سطح ملی.

درون پذیرفتن، انسانیت نهفته است. یعنی چه؟ معنی انسان چیست؟ انسان از انس می‌آید و دهخدا می‌گوید که انس یعنی «خو گرفتن و آرام گرفتن بجیزی و الفت گرفتن» و خو گرفتن یعنی پذیرفتن! پس انسان تحمیلگر چه تناقض پرتکراری ست.

تحمیلگر، انسان نیست. حال بخواهد از گمان خویش، بهترین چیزها را تحمیل کند.

لازم می‌دانم که از دوست و همراه عزیزم، علی اسماعیلی، بسیار تشکر کنم برای هدیه‌ی فوق‌العاده‌اش، یعنی نشریه اندیشه.

در ادامه از آفرین و عرفان عزیز سپاسگزاری می‌کنم که اگر پیگیری آن دو نبود این شماره به ثمر نمی‌رسید و در آخر از همه دوستان علاقه‌مند، (علی خبازیان، آریا میرنیام، بهار برادران، صبا عباس زاده، علی نقدی، پوریا خامدی و مبین بزرگمهر) که برای این نشریه زحمت کشیدند و یادداشت آماده کردند سپاسگزاری می‌کنم.

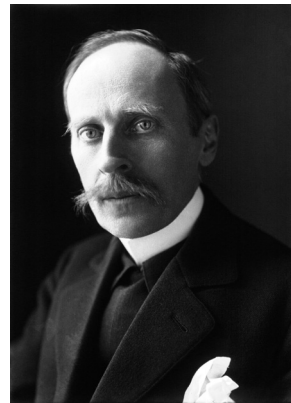
سبک موسیقایی، دوره‌های تاریخی، جنبش‌ها و تأثیرات آن‌ها بر روند شکل‌گیری موسیقی

بهار برادران آجیلیان



سبک موسیقایی، دوره‌های تاریخی، جنبش‌ها و تأثیرات آن‌ها بر روند شکل‌گیری موسیقی
آن‌هنگام که می‌بینیم موسیقی هرگز از درخشش بازنایستاده، نوعی آرامش و کمال را در تاریخ هنر می‌یابیم. هنر، همچون زندگی بی‌انتهاست و هیچ چیز بهتر از موسیقی این حقیقت را بر ما آشکار نمی‌کند. زیرا موسیقی چشمه‌ی لایزالی است که طی قرون و اعصار، همواره جوشیده و جوشیده‌تا اقیانوسی گشته‌است.

«رومن رولان»



Romain Rolland

است: اما به ندرت نمونه‌هایی مکتوب از موسیقی این تمدن‌ها بر جا مانده است. با نگاهی به تاریخ اروپا، در پی تحولات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فکری شاهد شکل‌گیری مکاتب فکری گوناگون و دگرگونی‌هایی در علم و هنر بوده‌ایم. موسیقی نیز از عصری به عصر دیگر دستخوش این تحولات شده است. این دگرگونی‌ها جریانی پیوسته دارند و به این ترتیب هرگونه مرزبندی میان دوران‌های تاریخی، تقریبی است. در تاریخ موسیقی اگرچه نقاط عطفی ناگهانی نیز بروز می‌کند اما به طور معمول حتی از انقلابی‌ترین تأثیرات نو نیز پیشنمودهایی در آثار دوره‌ی پیشین دیده می‌شود؛ از دیگر سو پس از استقرار دوره‌ای نو نیز اغلب عناصری از دوره پیشین محفوظ می‌مانند. آگاهی از ویژگی‌های فکری، علمی و هنری هر دوره ما را در بهتر و ژرف‌تر شنیدن آثار یاری می‌کند. با شناخت هر دوره می‌توان ویژگی‌های نوآورانه و یکتایی هر اثر هنری را نیز بهتر دریافت. تاریخ هنر موسیقی غرب اغلب به دوره‌های زیر تقسیم بندی می‌شود:

دوران اولیه :

قرون وسطی (۱۴۵۰-۴۵۰)

رنسانس (۱۶۰۰-۱۴۵۰)

دوران قواعد مشترک (شکوفایی موسیقی کلاسیک):

باروک (۱۷۵۰-۱۶۰۰)

کلاسیک (۱۸۲۰-۱۷۵۰)

رمانتیک (۱۹۰۰-۱۸۲۰)

دوران مدرن و معاصر (قرن بیستم تا کنون):

مدرن (آغاز سده‌ی بیستم تا ۱۹۵۰)

معاصر (از ۱۹۵۰ تا به امروز)

برای درک کامل یک اثر موسیقی باید از نقش و کارکرد موسیقی در جامعه‌ی دوره‌ی آفرینش اثر آگاهی داشت چرا که موسیقی

موسیقی کلاسیک^۱؛ اصطلاحی که به موسیقی هنری اروپا گفته می‌شود و سبکی است از موسیقی که قصد دارم درباره‌اش با شما صحبت کنم. اینکه چرا تصمیم گرفتم در این باره مطلبی بنویسم، شاید دلیل عمده‌اش این بود: امروزه بین نسل جوان، کمتر از گذشته، به هنر غنی پرداخته می‌شود. شاید هم به دلیل پیچیده بودن آن کمتر کسی حوصله کند به سراغش رفته و آن را برای خود کشف کند. علاوه بر این مسئله‌ای که اغلب آن را از خاطر می‌بریم این است که هنر صرفاً برای دیدن، شنیدن یا لذت بردن از جنبه‌های زیبایی شناختی نیست؛ بلکه دانش بزرگی واری خود دارد که کمتر از آن آگاهیم. مهم‌تر از آن رسالتی دارد که توجه انسان را به طبیعت، جهان هستی و درنهایت خود او وامی‌دارد؛ تا انسان خود را بشناسد و در پی کشف آن، به کشف خود برآید. پیش از همه، تا مدتی مسئله‌ی مورد بحث ما درباره‌ی تاریخ موسیقی، گذر آن از دوران‌ها و جنبش‌های مختلف تاریخی و تأثیرپذیری‌اش از مکاتب گوناگون فکری است.

قدمت تاریخ موسیقی شاید هم اندازه قدمت نوع بشر باشد. مدارک مصوری موجود است که فعالیت‌های موسیقایی را در مصر باستان ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد نشان می‌دهد. می‌دانیم که موسیقی نقشی مهم در فرهنگ‌های باستانی روم و یونان و اقوام گوناگون داشته

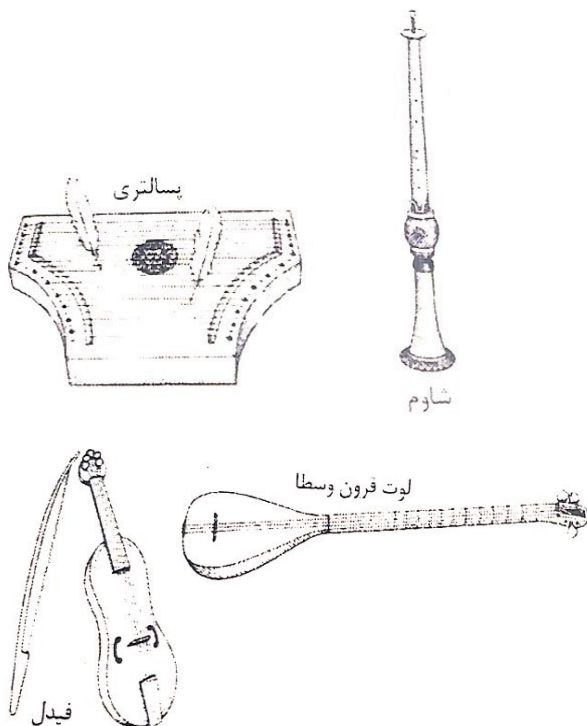
۱ وقتی از موسیقی کلاسیک سخن می‌گوییم، منظور سبک موسیقایی است و با دوران کلاسیک که برهه‌ای تاریخی است اشتباه نشود.

سرود گرگوریایی: طی بیش از هزار سال، سرود گرگوریایی، موسیقی رسمی کلیسای کاتولیک روم بود. این سرودها مجموعه ملودی‌هایی بودند که متون مقدس لاتین با آنها بی همراهی ساز خوانده می‌شد و مقصود تشدید معنویت بخش‌هایی از آداب و آیین‌های مذهبی بود. قدمت کهن‌ترین دست‌نوشته‌های به جا مانده از این سرودها به سده نهم برمیگردد.



موسیقی غیر مذهبی در قرون وسطی: در سده‌های ۱۲ و ۱۳، مهمترین بخش از آوازهای غیرمذهبی توسط نجیب زادگان فرانسوی برجای مانده‌اند. این آواها اغلب در دربار اجرا می‌شد و مضامین عاشقانه داشت و بیانگر آرمان‌های عشق پاک و مهذب بود. همچنین درباره جنگ‌های صلیبی، ترانه‌های رقص و آوازهای گروهی نیز آثاری غیرمذهبی وجود داشت.

برخی از سازهای قرون وسطی عبارتند از:



شاوم (نیای ابوا)، پسالتري، لوت قرون وسطی، فیدل (زهی ارشه‌ای)، هارپسیکورد (کلاوسن)، ارگ دستی

در خلا خلق نشده است. آیا اثر ساخته شده، اثری معین برای فراهم آوردن اسباب تفریح و سرگرمی یک اشراف زاده در کاخش است؟ یا برای اجرا در تالارهای کنسرت؟ یا خانه‌ی فردی از طبقه متوسط؟ آیا برای همراهی آواز، رقص، آیین‌های مذهبی یا نمایش طراحی شده است؟

« قرون وسطی »

یک هزاره از تاریخ اروپا که از حدود ۴۵۰ میلادی با فروپاشی امپراتوری روم آغاز شد نظاره‌گر عصر ظلمت بود: عصر مهاجرت، آشوب و جنگ. «قرون وسطی» اصطلاحی است که در زمان رنسانس به این دوران داده شد و به معنای دوره‌ی میان دوران باستان و عصر رنسانس بود. نام دیگر آن «دوران تاریکی» به منزله‌ی شب تاریک هزار ساله‌ای بود که بر اروپا سایه افکند؛ اما بسیاری از مورخان، قرون وسطی را، دوره‌ی رشد و آغاز می‌پندارند. چرا که اواخر قرون وسطی (تا حدود ۱۴۵۰م) دوران رشد فرهنگی بود. کلیساها و صومعه‌هایی بنا شد، شهرها گسترش یافت و نظام تحصیلی و نخستین دانشگاه‌ها بنیان گرفت. همچنین کلیساهای جامع گوتیک (۱۱۵۰-۱۴۵۰) در این دوران بنا شد.

کلیسا همانگونه که نگرش و اندیشه قرون وسطایی را در سیطره داشت، بر جریان زنده‌ی موسیقی نیز حاکم بود و هنرمندان قرون وسطایی نیز بیشتر به نمادهای مذهبی می‌پرداختند تا به زندگی واقعی. برجسته‌ترین موسیقیدانان کشیش‌های خدمتگزار کلیسا بودند و طی سده‌های متمادی فقط موسیقی مذهبی تصنیف می‌شد. برای آواز زنان در کلیسا نیز ممنوعیت مذهبی وجود داشت و با وجود به کارگیری سازهای متنوع برای همراهی موسیقی، بخش عمده موسیقی قرون وسطا آوازی بود؛ زیرا کشیشان کلیسا معتقد بودند صدای ساز به روحانیت و آرامش عبادات خدشه وارد می‌نماید. با این حال، رفته رفته از حدود ۱۱۰۰م به بعد سازها بیشتر در کلیسا به کار گرفته شدند. ارگ برجسته‌ترین سازها بود؛ سازی در آغاز زمخت و خشن که شستی‌های کوبشی آن با مشت نواخته می‌شد و به دم‌هایی نیرومند نیاز داشت و صدایشان تا چند کیلومتری شنیده می‌شد، به تدریج به سازی بسیار انعطاف‌پذیر بدل شد.

بسیاری از آهنگسازان قرون وسطی مانند نگارنده‌های سرودهای گرگوریایی، کم‌وبیش ناشناس ماندند. اما شماری از ایشان عبارتند از: هلیده گارد اهل بینگن (۱۱۷۹-۱۰۹۸): نویسنده، شاعر، آهنگساز و پیشوای مذهبی، سرپرست دیر زنان تارک دنیا در روپرتزبرگ بود که برای گروه همسرایان خود به آفرینش موسیقی می‌پرداخته است. وی از طریق مکاتبات متعدد با پاپ‌ها و امپراتورها، به چهره‌ی سیاسی و دیپلمات مهمی بدل شد. چنین فعالیت گستره‌ای برای زنان در آن دوره، استثنایی بود. موسیقی وی فکورانه و خلسه‌آمیز می‌نمود.

لئون (لئونینوس) (مرگ در حدود ۱۲۰۱): وی سرپرست گروه همسرایان کلیسای نوتردام بود. تنها اشاره‌ی مکتوب به وی به قلم راهب انگلیسی ناشناسی است که نوشت: «بهترین آهنگساز ارگ برای تقویت عبادات»

پروتن (پروتینوس ماگنوس) (فعال در حدود ۱۲۰۰): وی از پیشگامان بود و نخستین آهنگساز شناخته شده‌ای که برای بیش از دو صدای مستقل موسیقی ساخت. وی همچنین سرپرست گروه همسرایان کلیسای نوتردام بود.

گیوم دو ماشو: موسیقیدان، شاعر و کشیش فرانسوی از دیگر آهنگسازان مهم این دوره بود. آنچه از ماشو باقی مانده، از همه‌ی آثار فرانسویان هم عصر او برتر است.

قطعات پیشنهادی دوران وسطی:

Alleluia : Vidimus Stellam

Alleluia : Nativitas

Je suis aussi (Guillaume de Machaut)

Messe de Notre Dame (Guillaume de Machaut)

۲ «رنسانس»

تولد دوباره؛ "عصر نوزایی" یا "تجدید حیات" خلافت انسان که سده‌های ۱۵ و ۱۶ تاریخ اروپا را دربرمی‌گیرد. عصری که به نظریات روم و یونان قدیم و به قول رنسانسی‌ها "دوران شکوهمند باستان" بازگشت و آنچه که دوباره متولد می‌شد فرهنگ و هنر باستان بود. سفرهای کریستف کلمب (۱۴۹۲)، واسکو داگاما (۱۴۹۸) و فردیناند ماژلان (۱۵۱۹ تا ۱۵۲۲)، ویژگی اکتشاف و ماجراجویی رنسانسی‌ها را نمایان می‌ساخت. رنسانس همچنین دوره‌ی کنجکاوی و فردگرایی نیز

بود؛ چنان که لئوناردو داوینچی (۱۴۵۲ تا ۱۵۱۹) نقاش، پیکره‌ساز، معمار، مهندس، دانشمند و موسیقیدان برجسته می‌تواند نماینده تمام عیار آن باشد. جنبش فکری غالب این عصر، اومانیزم (انسان‌گرایی) بود و زندگی و دستاوردهای انسان در کانون توجه بود. زندگی پس از مرگ، در بهشت یا دوزخ، آن‌ها را مشغول به خود نمی‌کرد؛ این جنبش برگرفته از تئوری فیلسوف سوفسطایی یونان باستان (پروتاگوراس) بود که می‌گفت: «انسان میزان همه‌ی چیزهاست». در کنار این، قیام مارتین لوتر (بنیان‌گذار پروتستانیزم) در قرن ۱۶ علیه کلیسای کاتولیک سبب کاهش سلطه‌ی کلیسا گردید. از این رو هنر رفته رفته خود را از قید و بندهای مذهبی رها کرد. هنرمندان کمتر نمادهای مذهبی را در آثار خود بکار می‌بردند؛ نقاشان رنسانس بر توازن و زیبایی انسان تاکید داشتند و پرسپکتیو را برای خلق ژرفایی دید فریب بکار می‌گرفتند.

رنسانس موسیقی میان سال‌های ۱۴۵۰ تا ۱۶۰۰ رخ داد. اختراع چاپ و کاهش سلطه‌ی کلیسا، سبب رواج موسیقی و افزایش شمار آهنگسازان و اجراکنندگان گردید و از هر تحصیل کرده‌ای انتظار می‌رفت که تعلیم موسیقی دیده باشد. در رنسانس نیز همچون قرون وسطی، موسیقی آوازی مهم‌تر از موسیقی سازی بود و ارتباطی تنگاتنگ میان موسیقی و کلام وجود داشت. چنان‌که آهنگسازان اغلب اصطلاح "نقاشی کلام" را به کار برده‌اند که به معنای بیان موسیقایی تصویرهای ویژه‌ی شاعرانه است. مثلاً گاهی "هبوط از آسمان" با یک خط ملودیک پایین رونده (بم شونده) همراه می‌شود؛ یا "دویدن" با زنجیره‌ای از نت‌های تند و چابک به گوش می‌رسد. موسیقی کُرال دوره رنسانس نیازی به همراهی ساز نداشت. به همین دلیل این دوره اغلب "عصر زرین موسیقی کُرال آکاپلا" (بی همراهی ساز) نامیده می‌شود. در این دوره، موسیقی مذهبی به دو فرم اصلی "موت" و "مس" بود که این دو کُرال و مبتنی بر متن مقدس لاتین اند. موسیقی غیرمذهبی نیز مادرگال نام داشت که اثری برای چندین تک‌خوان و مبتنی بر شعر کوتاه اغلب عاشقانه است.

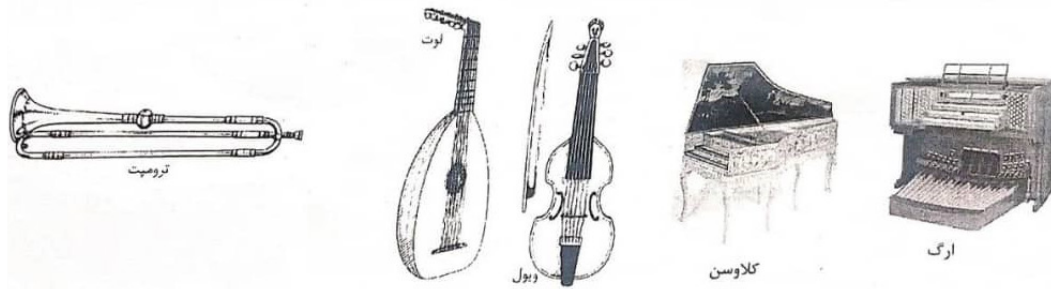
در دوره رنسانس موسیقی سازی هنوز شأن و اهمیت موسیقی آوازی را نداشت تا اینکه رفته رفته اهمیت بیشتری یافت. نوازندگان به همراهی آوازخوانان یا نواختن موسیقی متناسب با آواز می‌پرداختند. اما در سده ۱۶ موسیقی سازی بتدریج از الگوهای آوازی مستقل گردید و آثار ویژه ساز بیشتر به نگارش در آمدند.

آهنگسازان و موسیقیدانان مهم رنسانس عبارتند از:

ژوسکن دپره (۱۵۲۱-۱۴۵۰): آهنگساز و خواننده‌ای که از ویژگی‌هایش ابداع گری ملودیک و دلبستگی به آوازهای عامیانه بود.

برخی از سازهای آن دوران عبارتند از:

ترومپت، ویول، لوت، ارگ، کلاوسن



منابع:

درک و دریافت موسیقی راجر
کیمین - ترجمه‌ی حسین یاسینی
راهنمای جامع موسیقی کلاسیک
جان باروز - ترجمه‌ی رضا رضایی
موسیقی‌دانان دیروز و رومن رولان -
ترجمه‌ی رضا رضایی
دنیای سوفی یوستین گدر -
ترجمه‌ی حسن کامشاد
دائرةالمعارف سازهای جهان -
ترجمه‌ی حسن زندباف

قطعات پیشنهادی دوران رنسانس:

virgo serena . . . Ave Maria
(Josquin Desprez)
Pope Marcellus Mass
(Giovanni Pierluigi da Palestrina)
As Vesta was descending
(Thomas Weelkes)
Now is the month of maying
(Thomas Morley)
Ricercar in the Twelfth Mode
(Andrea Gabrieli)
(Plaudite (Giovanni Gabrieli

(۱۶۲۶-۱۵۶۳) را نام برد.

مکتب ونیز: پلی از رنسانس به
باروک
در سده‌ی ۱۶ و نیز، به کانون
موسیقی سازی و آوازی بدل
شد و به واسطه مراسم پرشکوه
مذهبی و همچنین نقاشی و
معماری آن زبانزد بود. کانون
موسیقی ونیز کلیسای جامع سان
مارکو بود. سرپرستان موسیقی
و ارگ نوازان کلیسای جامع
سن مارکو، موسیقیدانانی چون
آدرین ویلارت، آندرا گابریلی
و برادرزاده‌اش جووانی گابریلی
از آهنگسازان رنسانس بودند که
اغلب از ایشان و هم‌قطاران‌شان به
عنوان آهنگسازان مکتب ونیز یاد
می‌شود.

موسیقی کرال ونیزی اغلب
دربردارنده بخش‌هایی است
که تنها برای ساز به نگارش
درآمده‌اند این بهره‌گیری
از رنگ سازها برخی از آثار
مکتب ونیز را به سبک باروک
آغازین نزدیک‌تر می‌کند که در
شماره‌های بعدی به آن خواهیم
پرداخت.

جووانی پیرلوتیجی دا پالستینا
(۱۵۹۴-۱۵۲۵):
ایتالیایی که اولین منصب
کلیسایی‌اش در ۱۵۵۰ استادی‌گر
بود. موسیقی مذهبی وی را اوج
سبک کنترپوان و دارای صدایی
سرشار و جاری می‌دانند.

آندره آ گابریلی (۱۵۸۶-۱۵۱۰):
ارگ نواز کلیسای سان مارکو که
دارای آثار مختلفی است. از آثار
بزرگ مذهبی و تاتاری گرفته تا
آوازها و قطعات سولو (تکنوازی)
برای سازهای شستی دار

جووانی گابریلی (۱۶۱۲-۱۵۵۴):
برادرزاده و شاگرد آندره آ گابریلی
از آهنگسازان پرکار و مبتکر
رنسانس بود.

یانکو پری (۱۶۳۳-۱۵۶۱):
نخستین سازنده‌ی اپرای که
می‌شناسیم. وی موسیقیدان دربار
مدیچی، بازیگرو خواننده بود.
پری در بسیاری از اپراهای خود
هنرنمایی کرد و خوانندگی‌اش
طرفداران زیادی داشت.

از دیگر آهنگسازان این دوره
می‌توان اورلاندو دی لاسوس
(۱۵۹۴-۱۵۳۲)، جولینو کاپینی
(۱۶۱۸-۱۵۵۰) و جان داوولند

درآمدی بر موسیقی فولکلور کردی

صبا عباس زاده منتظری

پیش درآمد:

موسیقی در ایران و جهان از ابتدا به صورت آکادمیک آموزش داده نمی شده است بلکه موسیقی بیشتر بنا بر ذوق افراد اجرا می شده و توسط اساتید سینه به سینه منتقل می شده است.

در کنار این نوع آموزش، علینقی وزیری که نحوه مدرن آموزش موسیقی را در آلمان فرا گرفته بود، مدرسه دارالفنون را سال ۱۳۰۲ در تهران تأسیس کرد و نت نویسی را رواج داد. با مرور زمان انجمن های بسیاری نیز شکل گرفت که یکی از آنان توسط سلیمان حیم، نویسنده اولین لغت نامه دو زبانه در ایران، انجمنی به نام «حبرت قول ناعیم» تأسیس کرد.

برای زنان اما، این آموزش دیرتر شروع شد. اولین زنانی که اجازه تحصیل در رشته موسیقی داشتند، معمولاً ارمنی زبان بودند که از جمله آنان لورتا بود که در مدرسه فرانسوی ژاندارک تحصیل کرده بود.

پیش از این دوران موسیقی شیوه واحدی برای انتقال به نسل های بعد نداشت و همین یکی از دلایل تنوع موسیقی فولکلور بوده است. علاوه بر این موضوع، نداشتن سواد خواندن و نوشتن هم گاهی دلیل این تنوع می شده است.

حسن زیرک یکی از معروف ترین خوانندگان فولک کردی که در ادامه درباره او صحبت می کنیم، سواد خواندن و نوشتن نداشته و به نقل از اطرافیان او هرگاه که شعر را فراموش می کرده فی البداهه شعر می سروده و می خوانده.

موسیقی فولکلور هر منطقه علی الخصوص موسیقی کرد، تنوع بسیار بالایی دارد.

یکی از دلایل تنوع موسیقی کردی، تنوع گویش در مناطق مختلف است. موسیقی مقامی کردستان نیز، بسیار گسترده است و در موضوعات و نواحی مخصوص به خود اجرا می شوند.

«لاوک»، «بیت»، «حیران»، «هوره»، «سیاچمانه»، «مور» و «چمری» برخی از مقاماتی هستند که در شیوه خوانندگی کردی وجود دارند.

شعر موسیقی کردی نیز بسیار گسترده و متنوع است. اشعار کرد درباره موضوعاتی چون کار، طبیعت، عشق، حماسه ها و... است و همچنین منظومه ها و اشعاری عاشقانه و عارفانه مثل «زنبیل فروش»، «مم و زین» و... دارد.

معرفی کردن مهم ترین هنرمندان کرد زبان (شاعران، خوانندگان و...) کار آسانی نیست.

زبان کردی خوانندگان زیادی بر خود دیده است و نوازندگان زیادی را تجربه کرده است. با این وجود تصمیم بر آن است که دوتن از هنرمندانی که تأثیر بسیاری بر موسیقی کرد داشته اند، معرفی شوند.



از قدیمی ترین خوانندگان کرد که صدایی از او به جا مانده است، می توان به سید علی اصغر کردستانی اشاره کرد.

علی اصغر کردستانی بین سال

های ۱۲۵۵ تا ۱۲۶۰ متولد



شده است. اینکه سید علی اصغر از چه کسی آواز را یاد گرفته است، مشخص نیست. حدس ها و گمان ها بر این است که او با عارف قزوینی نشست و برخاست داشته و بعضی تکنیک ها را از او فرا گرفته است.

تبعید عارف قزوینی باعث حضور یک ساله او در سنج شد که گمان می رود در این زمان استعداد سیدعلی اصغر از چشم عارف پنهان نمانده باشد.

درباره مهارت او نقل شده است که روزی توسط رجال سیاسی به مجلسی دعوت شده که قمرالملوک وزیری در آن مجلس نیز حضور داشته است. سردار اعظم از سیدعلی اصغر می خواهد که یک گام بالاتر از قمر بخواند. سیدعلی با قدرت تمام این کار را انجام می دهد که همین باعث تحسین افراد می شود.

واضح است که تحسین فردی در برابر قمر که در آن روزها در گراند هتل اجرا داشت و مورد تحسین عارف قزوینی، ایرج میرزا و تیمورتاش بود، ارزش زیادی برای سیدعلی اصغر داشته است.



از دیگر هنرمندان کرد می‌توان به حسن زیرک اشاره کرد.

هرگاه سخن از نوروز و بهار به میان می‌آید، ترانه «نوروز» با صدای حسن زیرک به یاد مردم کرد زبان می‌آید.



مجتبی میرزاده نوازنده ویولن، درباره حسن زیرک با طنز مخصوص به خودش بیان می‌کند:

«زمانی که شعرها یادش نمی‌اومد، شعرها را فی البداهه می‌گفت. شعری که امروز می‌خواند با تمرین فردا شعرش رو عوض می‌کرد. بعد شما تو هر نواری بزنید، حسن زیرک میگه: «امان امان». این داره فکر می‌کنه چی بگه. «کرماشان شاری شیرینم امان امان...». داره فکر می‌کنه حالا چی بگم. یه دستمال یزدی داشت تو جیبش. ما یه میز داشتیم اونجا، میزی که روش ستور می‌زدند. خواننده پشتش می‌ایستاد ما هم دور میز می‌ایستادیم. عکسش هست. بعد آقای حسن زیرک سر ضرب مثلاً گلوش می‌گرفت یا سرفه می‌کرد، چون از اون سیگار برگ‌ها هم می‌کشید. مثلاً می‌خوند: «کرماشان شاری شیرینم». بعد سر ضرب برای سرفه می‌رفت پایین».

زیرک علاوه بر لهجه سورانی و هورامی، به زبان‌های فارسی، ترکی، ارمنی و لری نیز آواز اجرا کرده است.

او بیش از ۱۰۰۰ آواز کردی دارد که باعث ماندگاری ترانه‌های فولک قدیمی شده است. او در رادیو کرمانشاه، رادیو کردی تهران و رادیو کردی بغداد اجرا کرده است و تا زمانی که جریانات سیاسی باعث اخراج او نشده بود، در رادیو کردی کرمانشاه اجرا می‌کرد.

موضوع دیگری که می‌خواهیم به آن پردازیم تأثیر موسیقی کردی بر موسیقی سایر اقوام است.

محمدرضا لطفی درباره استفاده زیرکانه از ملودی کردی در اثر خود نقل کرده است:

«سال ۶۴ کنسرتی را به تنهایی در سفارت ایتالیا اجرا کردم. بسیاری از هنرمندان مانند پرویز مشکاتیان، شهرام ناظری، سیما بینا و اخوان ثالث هم از جمله مهمانان این اجرا بودند.

در این کنسرت که برای اولین بار در آن آواز می‌خواندم، شعر «الا یا ایها الساقی» را اجرا کردم. قبلاً به خاطر انتساب این بیت به یزید و همچنین چون ایرانی‌ها موسیقی ایرانی و عربی را ترکیب نمی‌کردند، هیچ وقت از این شعر استفاده نمی‌کردند. برای این قطعه از یک لالایی کردی استفاده کردم. بعدها جناب ناظری در آلبوم گل صد برگ بر همین وزن، از همین شعر استفاده کردند که بخش دشتی از روی همین آهنگ برداشته شد».

از نمونه‌های دیگر می‌توان به تصنیف هروایه اشاره کرد که اولین اجرایی که از آن موجود است متعلق به حسن زیرک است. از آن پس از روی ملودی آن آثار بسیاری ساخته شد.

ترانه ترکی «آراز»^۱ به زبان ترکی و ترانه «گل نار» بر روی این ملودی خوانده شده‌اند.

عبدالله شهبیدی نیز تصنیف افشاری با شعر رحیم معینی کرمانشاهی را روی این آهنگ می‌خواند که بعدها شهرام ناظری این تصنیف را با ترکیبی از شعر کردی «هروایه» اجرا می‌کند.

لالایی‌های کردی نیز تأثیر بسیاری در موسیقی ایران داشته است. لالایی‌ها تنها برای کودکان سروده نمی‌شوند بلکه با توجه به ظلمی که در طول تاریخ بر مردم کرد رفته، مرثیه‌هایی برای کودکان از دست رفته مادران نیز می‌باشد.

سعی برای نگه‌داری این لالایی‌ها تا حد توان اهالی هنر انجام شده است. لالایی‌های خوانده شده توسط مظهر خالقی و شهرام ناظری بارها توسط افراد مختلف بازخوانی شده است. همچنین سیما بینا در آلبومی سعی در گردآوری تمام لالایی‌های ایران داشته است که برای گردآوری لالایی‌های کردی به سراغ مادر خانواده کامکار، دایه جان، رفت.

متأسفانه همانطور که مهاجرت به پایتخت و شهرهای دیگر صورت می‌گیرد، نسل جوان کرد تقلیل می‌یابد و متکلمان این زبان کاهش

۱ این ترانه به یاد صمد بهرنگی، نویسنده آذربایجانی، سروده شده است.

می یابد.

علاوه بر این موضوع ناصر رزازی، خواننده کرد، اشاره می کند:

«ما اجازه آموزش کردی به عنوان زبان رسمی در مدارس را نداریم. کردی را بچه ها از کوچه و بازار یاد می گیرند».

مسائل سیاسی و جلوگیری از جدایی طلبی مردم کرد باعث محدود شدن فعالیت هنری آنان شده و بسیاری از آنان به سلیمانیه عراق مهاجرت کردند. در تصنیف «گل ونوشه» خواننده می خواند:

«خوم کرماشانی فارسی نیزانم

وه زوان کوردی قه ضات وگیانم»

«من کرمانشاهی هستم فارسی بلد نیستم

فقط به زبان کردی (می گویم) درد و قضای تو به جانم».

بعد از اجرای این قطعه در کرمانشاه حاشیه هایی برای شهرام ناظری راجع به خواندن یک ترانه ی ضد ملی ایجاد شد. شهرام ناظری راجع به شعر این ترانه قدیمی می گوید: «این اشعار از قرن ها پیش بوده است که در این مورد خاص (که راجع به عشق یک پسر کرد به یک دختر فارس سروده شده) اتفاقاً این شعر مخالف قومیت هاست و می گوید من فرزند کرد هستم که فارسی نمی دانم، اما به زبان کردی جان من به فدای تو که فارس هستی».

با وجود این مشکلات، اهالی هنر تمام تلاش خود را برای حفظ ترانه های فولک کردی کرده اند تا این گنجینه ارزشمند از بین نرود.

سینمای اعتراضی و جایگاه آن در ایران و جهان

علی نقدی

می توان گفت از همان لحظه ای که سینما به وجود آمد، سینمای اعتراضی نیز متولد شده است. زیرا هنر، ارتباط مستقیمی با ناخودآگاه انسان دارد و اعتراض، همواره بخشی از وجود انسان و وجهی از شخصیت او بوده است.

سینمای اعتراضی، منحصر به زمان و مکان خاصی نمی باشد، اما سوژه مورد اعتراض زمان و مکان خاص خود را می طلبد. برای مثال بیاید با هم سوژه "جنگ" را بررسی کنیم. نمی شود در میانه جنگ، اثر ضد جنگ ساخت و انتظار استقبال و بالتبع تاثیرگذاری داشت. نمی شود به جنگی که بر کشوری تحمیل شده معترض بود. این دفعه جای دور برویم؛ اروپا.

جهان، دو جنگ بزرگ را تجربه کرد که مرکز هردوی آن ها اروپا بود. اما این دو جنگ تفاوتی اساسی با همدیگر داشتند. جنگ جهانی اول از پایه پوچ و بی معنی بود و دلیلی جز قدرت طلبی و شاخ و شانه کشیدن کشورها برای یکدیگر نداشت. جنگ جهانی دوم اما در یک سو آغازکننده و مهاجم، و در سوی دیگر مقاومت کننده و مدافع داشت. چنین جنگی معنا دارد و هدف. حال میتوان به آن معترض بود؟ میتوان به کشور مدافع اعتراض کرد چرا داری از خود دفاع میکنی؟

بنابراین سوژه مورد اعتراض از حیاتی ترین عوامل اثرگذاری ست. مضمون باید درست انتخاب

شود تا فرم درستی را شاهد باشیم. بدیهی ست که اصل اعتراض باید درست باشد وگرنه معنایی نخواهد داشت و از اساس پوچ می باشد.

مضمون گام اول است و بعد از آن، همه چیز به فرم مربوط می شود. اما فرم چیست؟ در ساده ترین تعریف، چگونگی پرداخت به مضمون می باشد. یعنی حرفی که زده می شود برای مخاطب قابل باور باشد و مضمون را به محتوایی قابل حس تبدیل می کند.

لازمه یک فیلم اعتراضی درست این است که آن سوژه مورد اعتراض (می تواند مسائل اقتصادی باشد و یا موضوعات فرهنگی و اجتماعی) دغدغه واقعی و حقیقی کارگردان باشد. اگر کارگردان مضمون فیلم خود را قبول نداشته باشد چگونه می تواند آن را تبدیل به محتوایی کند که برای مخاطب قابل قبول باشد؟ این همان نکته کلیدی در فرم است. فرم، درونیات کارگردان را به ما نشان می دهد.



الگوگیری از مرد عوضی هیچکاک، عدالت سیستم قضایی آمریکا را به چالش می کشد و ظلم آن را نشان می دهد.



نکته آخر اما این است که اعتراض لزوماً به عنوان مضمون اصلی نمی آید. بلکه در فرم کار خود را نشان می دهد. به مانند غالب فیلم های هیچکاک اسطوره ای که اعتراض به مدرنیته را در خود نهفته اند بی آنکه آن را جار بزنند.

گوزن ها ساخته شدند که همچنان فیلم های مهمی محسوب می شوند.



اما در سینمای جهان و علی الخصوص آمریکا چه خبر است؟

اگر امروز را در نظر بگیریم، چندان تعریفی ندارد. سینمای مضمون زده و شعاری که در آن، فرم حرف آخر را می زند چندان قابل بحث نیست. در سینمای امروز، جشنواره ها مهم تر از مخاطب و دغدغه او می باشند. کمپانی ها ماهیت سینما را تغییر داده اند و در این سینما نمیتوان حرف جدی زد. همه چیز در سرایشی مبتذل قرار گرفته است. اعتراض و سینمای اعتراضی هم از این قاعده مستثنی نیست. با ذکر این نکته که آن ها بسیاری از ممیزی های سینمای ما را ندارند و دستشان طبعاً بازتر است. محدود فیلم هایی مانند جوکر ساخته تاد فیلیپس وجود دارد که شاید فیلم های خوبی نباشند، اما مهم هستند و باید در مورد آن ها صحبت کرد. جوکر بعد از مدت ها حرف های مهمی می زند که مخاطب نیز لحظاتی با آن ها همراه می شود. اما تصویری که از معترضین و طبقات پایین جامعه ترسیم میکند، تصویری تاریک و خشن است که امکان همذات پنداری را کاهش می دهد و عملاً به خدمت همان طبقه سرمایه دار درمی آید. اما فیلم اعتراضی خوب هم یافت می شود.



ریچارد جول ساخته کلینت ایستوود شاید بهترین فیلم اعتراضی باشد که هالیوود در این سال ها به چشم خود دیده. فیلمی که با

حال می شود کارگردان به واقع معترض نباشد ولی مخاطب اعتراض او را باور کند؟ بدیهی ست که در این صورت، درحالتی خوشبینانه با اثری شعارزده و مضمون زده روبرو خواهیم بود.

در سینمای ایران، اغلب همین ماجرا را شاهد هستیم. فیلم هایی معترض نما که قادر به هیچ اعتراضی نیستند زیرا دغدغه شان این نیست! اعتراض برای آن ها نه به یک مسئله، بلکه به یک برند تبدیل شده است و چیزی جز ژست های عوام فریبانه نمی باشد. در چنین وضعیتی، فرم در تقابل با مضمون قرار می گیرد. یعنی مضمون اعتراضی ست اما در عمل، فیلم آن را ذبح می کند و به ضد آن بدل می شود.

اساساً معترض نماها خود موافق وضع موجود هستند و اثر ظاهراً اعتراضی شان، در راستای سرکوب آن است.

شرایط دیگری وجود دارد که کارگردان واقعا دغدغه مند است و حرف دارد اما سینما بلد نیست. در اینجا با فرمی ضعیف مواجه می شویم که لحظاتی سمپاتی ایجاد میکند و مخاطب با آن همراه می شود اما در مجموع اعتراض را هدر می دهد. از فیلم های اعتراضی پس از انقلاب که ارزش بحث و نقد را دارند، می توان آثار ابراهیم حاتمی کیا را نام برد که معروف ترین آن ها، آژانس شیشه ای می باشد.



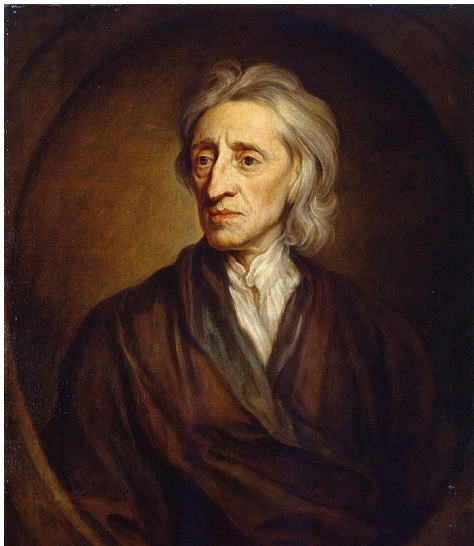
قبل از انقلاب نیز لایه لای فیلم فارسی های مبتذل، فیلم های اعتراضی مهمی چون

شکست دموکراسی مستقیم

جنگ پلوپونز (Peloponnesian War) در قرن پنجم پیش از میلاد، عقیده بسیاری را درباره دموکراسی تغییر داد. در این جنگ که بین اسپارت و آتن اتفاق افتاد، آتن شکست خورد و علت آن اشتباهات استراتژیک و انتخاب افراد نادان در سمت های اجرایی مهم بود. افلاطون، فیلسوف اهل آتن، این نوع دموکراسی را مورد نقد شدید قرار داد و پیشبینی کرد که دموکراسی در نهایت به دیکتاتوری تبدیل می شود چرا که مردم عامه خیر و صلاح خویش را نمی دانند. این را هم در نظر بگیریم که افلاطون از دموکراسی کینه بدل داشت، چرا که استادش سقراط توسط دادگاه (که با دموکراسی شکل گرفته بود) به مرگ محکوم شد. نکته هم قابل توجه دیگر اینکه جایگزینی که افلاطون برای دموکراسی پیشنهاد داد از نظر صاحبان اندیشه جزء بدترین انواع دیکتاتوری محسوب می شود.

۲ عصر روشنگری

دموکراسی آتن با دموکراسی حکومت های امروزی بسیار متفاوت است. دموکراسی که امروز می بینیم از فلسفه دوره ای به نام عصر روشنگری (Age of Enlightenment) الهام گرفته است. در این دوره (اواخر قرن ۱۷ تا ابتدای قرن ۱۹) مردم اروپا به رسوم و دین پدران خود شک کردند و به فلسفه و پرسشگری روی آوردند. دو فیلسوف مهم این دوره که بر سیاست دوران ما تاثیر بسیار گذاشتند ژان ژاک روسو و جان لاک هستند. جان لاک فیلسوف انگلیسی قرن هفدهم میلادی بود. جان لاک به حقوق طبیعی (Natural Rights) معتقد بود. به این معنی که فرد از بدو تولد دارای یک سری حقوق طبیعی است که هیچ فردی (حتی حاکم) حق پایمال کردن این حقوق را ندارد و وظیفه حکومت محافظت از این حقوق طبیعی است. این حقوق شامل حق زندگی، حق آزادی و حق مالکیت هستند. شاید



John Locke

در تمام بحث های سیاسی یک واژه وجود دارد که به عنوان قاضی عمل می کند: دموکراسی. حتما شنیده اید که می گویند "این بر خلاف اصول دموکراسی است" یا "فلان کار غیر دموکراتیک است". اما دموکراسی واقعا به چه معناست؟ چه کسی معنای واقعی دموکراسی را می داند؟ برای فهم بهتر این موضوع، بهتر است به تاریخ نگاه کنیم.

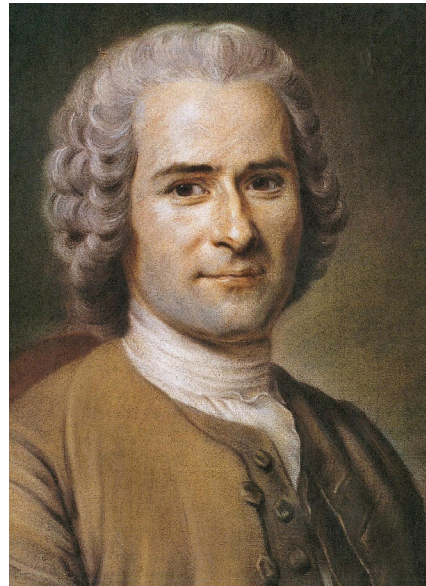
آتن باستان

قبل از برقراری دموکراسی، آتن توسط خانواده های اشرافی اداره می شد و هر خانواده در تلاش بود که نفوذ و قدرت خود را افزایش دهد. این شرایط باعث بی ثباتی فضای سیاسی آتن شد. بعد از اصلاحات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی دو دیکتاتور به نام های سولون (Solon) و پیسیستراتوس (Pisistratus) شرایط سیاسی برای برقراری دموکراسی ایجاد شد. در قرن ششم پیش از میلاد، دموکراسی در آتن متولد شد. این دموکراسی شامل سه بخش بود. بخش اول که انجمن نام داشت شامل تمامی مردان آزاد و مالک زمین می شد (سی هزار تا پنجاه هزار عضو). اعضای انجمن برای انتخاب برخی از مقامات دولتی و قوانین دور هم جمع می شدند و رای گیری می کردند. بخش دوم، شورا (حدود پانصد عضو) اداره روزانه شهر را بر عهده داشت. اعضای شورا با قرعه کشی انتخاب می شدند. بخش سوم دادگاه شامل هیئت منصفه بود که وظیفه داشت متهمان را قضاوت کنند. اعضای هیئت منصفه نیز با قرعه کشی انتخاب می شدند. همانطور که دیدید در این نوع دموکراسی مردم بدون انتخاب نماینده کار های خود را پیش می بردند. بنابراین امروزه دموکراسی آتن باستان به عنوان دموکراسی مستقیم (Direct democracy) شناخته می شود.



برای ما انسان های قرن بیست و یکمی این امر بدیهی به نظر برسد. اما در نظر بگیرید که زمان زندگی جان لاک بسیاری معتقد بودند حق حکمرانی حاکمان را خدا تعیین می کند و برخی فلاسفه (مانند هابز) از قدرت مطلق حاکمان دفاع می کردند و برقراری نظم و حفظ امنیت را مهم تر از آزادی فردی می دانستند. جان لاک به شدت با این ایده ها مخالف بود و از دید او تنها چیزی که وجود یک حکومت را توجیح می کند حفاظت از حقوق افراد است و در غیر این صورت افراد حق دارند حکومت خود را برکنار کنند. امروزه از لاک به عنوان پدر لیبرالیسم یاد می شود.

روسو با جمله معروف "انسان آزاد به دنیا آمده است اما همه جا در زنجیر است" شناخته می شود. روسو که در قرن هجده میلادی در ژنو به دنیا آمد معتقد بود انسان های بدوی آزاد تر از انسان های شهر نشین بودند و شهر نشینی و اجتماعی شدن انسان را بی اخلاق ساخته است و آزادی افراد را محدود کرده است. روسو مدافع دموکراسی مستقیم بود و باور داشت قدرت باید به دست مردم برگردد و دموکراسی مستقیم باعث به وجود آمدن حداکثر آزادی می شود. در فلسفه روسو کار اخلاقی و درست این است که فرد با خواست همگانی همراهی کند.



Jean-Jacques Rousseau

جایگزین حکومتی بودند به آموزه های جان لاک روی آوردند. تاثیر جان لاک در اعلامیه استقلال ایالات متحده واضح است. نویسندگان این اعلامیه (United States Declaration of Independence) توماس جفرسون بود و جان ادامز و بنجامین فرانکلین در ویرایش نهایی این متن دست داشتند. در این اعلامیه آمده است:

"... ما این حقایق را بدیهی می دانیم، که همه انسان ها برابر آفریده شده اند، که توسط خالقشان حقوق جدا ناشدنی خاصی به آنها اعطا شده است، که از جمله آنها می توان به زندگی، آزادی و جستجوی خوشبختی اشاره کرد. برای تأمین این حقوق، دولت ها در میان مردم نهاده شده اند و قدرت های عادلانه خود را از رضایت مردم به دست می آورند، که هرگاه هر شکلی از حکومت مخرب این اهداف شود، حق مردم است که آن را تغییر دهند یا لغو کنند...."

بعد از پایان جنگ در ۱۷۸۳، جرج واشنگتن به عنوان اولین رئیس جمهور ایالات متحده انتخاب شد. به این نوع دموکراسی که حاکمان منتخب مردم هستند دموکراسی نیابتی یا دموکراسی غیر مستقیم می گویند. همچنین دموکراسی آمریکا، دموکراسی همراه اصول لیبرالیسم است؛ در نتیجه به آن لیبرال دموکراسی می گویند.



انقلاب فرانسه

بعد از جنگ هفت ساله فرانسه و بریتانیا، فرانسه مانند بریتانیا درگیر مشکلات اقتصادی شد و مانند بریتانیا، این مردم بودند که تاوان جنگ دو ابر قدرت را دادند. اما این پایان ماجرا نبود. پس از شعله ور شدن آتش جنگ ایالات متحده و بریتانیا، فرانسه به قصد انتقام از دشمن دیرینه خود، بریتانیا، به حمایت از ایالات متحده پرداخت. این کار بدون هزینه مالی نبود و شرایط اقتصادی فرانسه در اثر حمایت از آمریکا بدتر شد.

استقلال آمریکا

حتما بسیاری از شما می دانید کشوری که امروزه با نام ایالات متحده آمریکا (USA) شناخته می شود، در ابتدا تحت کنترل امپراطوری بریتانیا بوده است. بریتانیا که بخاطر جنگ هفت ساله با فرانسه دچار بحران مالی شده بود مالیات شهروندان آمریکایی را افزایش داد. این کار باعث نارضایتی مردم و تظاهرات خیابانی شد. در این تظاهرات مأموران حکومتی ناچار به شلیک به مردم شدند و این تنها باعث افزایش تنش ها و شروع جنگ بین ایالات متحده و بریتانیا در سال ۱۷۷۵ میلادی شد. در این دوره که متفکران به دنبال مدل

کننده. همه شهروندان، که در چشم قانون یکی دیده می‌شوند، برای بهره‌گیری از همه مواهب و موقعیت‌های همگانی و شغلی به گونه یکسان مستعد هستند و جز بر پایه هنر و استعدادهایشان نباید فرقی میان آن‌ها گذاشت.

همانطور که پیداست این اعلامیه از فلسفه عصر روشنگری تأثیر بسیاری گرفته است. همچنین می‌توان تأثیر روسو را در ماده ۳ و ۶ و تأثیر لاک را در ماده ۱ و ۲ به وضوح دید.



دموکراسی امروز

امروزه سیستم حکومتی اکثر کشور های پیشرفته دنیا دموکراسی است. اما همه این دموکراسی ها مثل هم نیستند و حتی برخی از آن ها مانند روسیه تفاوتی با دیکتاتوری ندارند.



برخی از بزرگترین جنایت کاران تاریخ مثل هیتلر و حزب نازی آلمان به کمک دموکراسی به قدرت رسیدند. بسیاری از نظریه پردازان نگران پایان دوره آزاد اندیشی بشر هستند و ادعا می‌کنند دموکراسی به خطر افتاده است. آیا همانطور که افلاطون ۲۴۰۰ سال پیش پیشبینی کرد، سرنوشت دموکراسی تبدیل شدن به دیکتاتوری است؟

حال به این بیندیشیم که اصلاً چرا ما خواهان دموکراسی هستیم؟ آیا انسان های مسئولیت پذیری هستیم که بدنبال انتخاب سرنوشت کشور خود هستیم؟ آیا از رای دادن و مسئول سرنوشت خود بودن لذت می‌بریم؟ خیر. ما آزادی و رفاه غرب و آمریکا را دیده ایم و به دنبال رسیدن به آن ها هستیم. ما خواهان دموکراسی هستیم چون به ما گفته اند راز موفقیت غرب در دموکراسی است. این ادعا اشتباه نیست ولی تمام حقیقت هم نیست. همانطور که دیدید آن چیزی که کشور های دموکراتیک موفق را از کشور های دموکراتیک ناموفق تمیز می‌دهد اصولی است که دموکراسی بر آن استوار است. به عنوان مثال دیدیم که دموکراسی آمریکا به کمک لیبرالیسم به شکوفایی رسید و در حالی که بسیاری از حکومت های دموکرات دیگر به جهنم بدل شدند. اگر ما به دنبال تغییر و بهتر شدن وضع اجتماعی خود هستیم، باید به دنبال اصولی بگردیم که دموکراسی را راهنمایی و تصحیح می‌کند و برای این کار نیازمند مطالعه تاریخ و فلسفه هستیم. شعار دموکراسی سر دادن به تنهایی دردی را از کسی دوا نمی‌کند. ÷

در این زمان بود که انقلاب فرانسه متولد شد. مردم که به حق حکمرانی شاه شک کرده بودند و از اشرافیت و کلیسا بیزار بودند، دولت مستقل تشکیل دادند. این دولت مستقل انجمن ملی نام داشت و اعضای این انجمن به کمک توماس جفرسون اعلامیه حقوق بشر و شهروند Declaration of the Rights of the Man and of the Citizen را در سال ۱۷۸۹ تنظیم کردند. این متن الهام بخش آزادی خواهان در طول تاریخ است. متأسفانه انقلاب فرانسه به خوبی انقلاب آمریکا پیش نرفت و منجر به خونریزی های بیشمار شد. در کنار درگیری های داخلی فرانسه، حاکمان کشور های همسایه که از گسترش ایده آل های انقلاب فرانسه می‌ترسیدند، به فرانسه حمله کردند و از آنجا به بعد شرایط بدتر شد. علی رغم همه اینها، انقلاب فرانسه و ایده آل هایش گسترش یافتند و به برابری حقوق فردی و اجتماعی و توسعه دموکراسی در اروپا کمک بسیار کردند. برخی از مواد اعلامیه حقوق بشر و شهروند:

ماده ۱: انسان‌ها آزاد به دنیا آمده‌اند و آزاد با حقوق برابر باقی خواهند ماند. تفاوت‌های اجتماعی تنها در صورتی که صلاح همگانی در میان باشد، می‌توانند وضع شوند.

ماده ۲: هدف همه نهادهای سیاسی باید حفاظت از حقوق طبیعی و همیشگی انسان‌ها باشد. این حقوق آزادی و دارایی و امنیت و ایستادگی در برابر سرکوب هستند.

ماده ۳: بنیان هر گونه استقلال در نهاد ملت است و هیچ کس یا نهادهی نباید قدرتی داشته باشد مگر آنکه آن قدرت به گونه مستقیم توسط مردم به آن داده شده باشد.

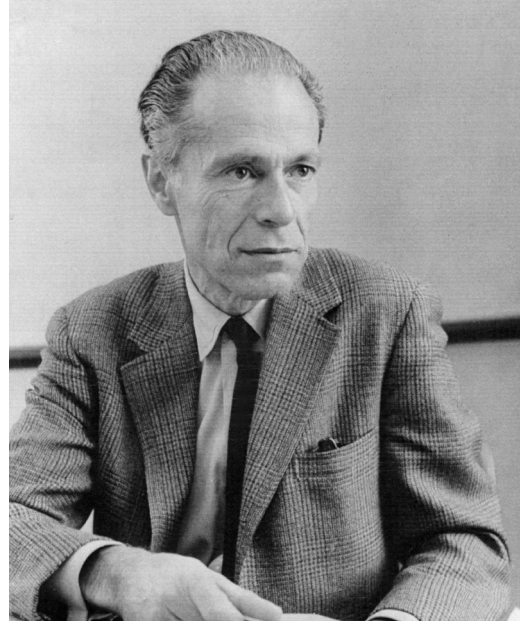
ماده ۴: آزادی عبارت است از آزاد بودن برای انجام هر کاری که به شخص دیگری صدمه نزند. از این رو بهره‌گیری از حقوق طبیعی انسان هیچ حدی ندارد مگر آن حدودی که به دیگر اعضای جامعه اطمینان می‌دهند که لذت برخورداری از حقوق یکسان را پیدا خواهند کرد. این حدود تنها به دست قانون مشخص می‌شوند.

ماده ۶: قانون نمایانگر خواست همگانی است. هر شهروندی حق این را دارد که در پایه‌گذاری آن بشخصه دخالت مستقیم داشته باشد یا نماینده‌ای از سوی خود برای این کار برگزیند. قانون باید برای همگان در هر زمان یکسان باشد؛ چه محافظت‌کننده و چه مجازات

سیگنال خروج

تحلیلی از رفتار مردم بر اساس کتاب
خروج، اعتراض و وفاداری اثر آلبرت

هیرشمن



Albert Hirschman



نفوذ و تاثیرگذاری چشمگیری را که شهیدان در سراسر تاریخ کسب کردند در این چارچوب می‌توان درك کرد که مرگ يك شهید، برگشت ناپذیرترین «خروج» و انکار ناپذیرترین «استدلال» است.

علی خبازیان

اینجا اما مسئله وارونه است. در قرنی که مدیران از جاماندن از سرعت تغییرات هراسانند و شاهد رشدِ نمایی در زمینه‌های مختلف هستیم، افراد تصمیم گیر و تصمیم ساز در ایران پاسخ پرسش‌ها و مطالبات مردم را در قرون وسطی جست‌وجو می‌کنند.

امروز با گذشت ۴۳ سال از انقلاب اسلامی ایران، شاهد مردمی هستیم که مستاصل شده‌اند و از زندگی در وضعیت فعلی ناامیدند البته که حق دارند چرا که ادعا می‌شود کشوری پیشرفت می‌کند و توسعه می‌یابد که سیاست‌مدارش ۵۰ سال از مردمش جلوتر باشد.

با این حال، ناامیدی چاره کار نیست؛ با اینکه مردم بعد از سعی و خطاهای مختلف و زورآزمایی‌های متعدد، از تغییر پذیری در اندیشه حاکمیت ناامید شدند، اما از خود رفتار به شدت قابل انعطافی نشان دادند و در دوره‌های مختلف، تصمیمات هوشمندانه‌ای گرفتند. بدین صورت که با تغییر رویکرد خود نسبت به پارامترهای تغییرناپذیر حاکمیت، سعی در بهینه کردن شرایط برای خود (به صورت فردی) و برای محیط زیست خود داشتند.

کمی به عقب برمی‌گردیم و از لحاظ تاریخی مسئله را مورد بررسی قرار می‌دهیم. از آنجا که بستر تمامی تحولات مورد نظر ما پس از انقلاب ۵۷ است پس انقلاب اسلامی را به عنوان صفر تاریخی این مسئله (بررسی رفتار و رویکرد مردم) قرار می‌دهیم.

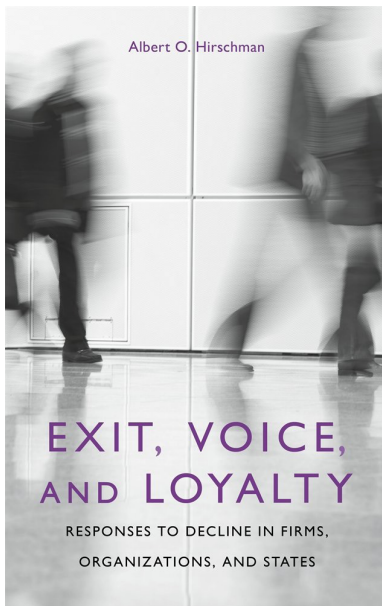
در ابتدای انقلاب اسلامی مردم ایران که به آینده‌ی نظم سیاسی جدید و آینده ایران امیدوار بودند، پشت سیاست‌مداران را خالی نکردند و در دو زمینه، حتی‌الامکان پا به پای سیاستمداران گام برداشتند. یکی از این زمینه‌ها جای پا محکم کردن انقلاب و تثبیت نظم سیاسی جدید بود و دومی که زیاترین تاثیرگذاری مردم را به ظهور می‌رساند، جنگ تحمیلی ۸ ساله است که این دوره زمانی تا سال ۶۸ ادامه دارد. به عبارتی می‌توان گفت رویکرد اصلی مردم ایران در دو دهه ابتدایی انقلاب اسلامی (از قبل از وقوع

انقلاب تا پایان جنگ تحمیلی)، مبتنی بر «وفاداری» نسبت به سیاست‌های حاکمیت ایران بوده است اما با گذشت زمان مکانیزم‌های دیگری نیز فعال شدند که قصد بررسی آنها را داریم. مکانیزم دیگری که نسبت به وفاداری، قدرت بیشتری داشته و دهه ۷۰ و ۸۰ شمسی را دربرمی‌گیرد و رویکرد اصلی مردم را نمایان می‌سازد، مکانیزم اعتراض است که از درون الگوی رفتار وفادارانه برخاسته است. از این دیدگاه، افت معادل با مخالفت فزاینده با سیاست هاست. بدین شکل که هر روز مخالفت‌های جدیدی از سوی مردم نسبت به سیاست‌های مختلف صورت می‌گرفت و نارضایتی‌ها بیشتر می‌شد اما از آنجا که امید به آینده و تغییر، دست بالای قدرت در نگاه مردم نسبت به آینده‌ی این سرزمین بود، این مکانیزم همچنان کارا بود.

حال سوال این است که کارآیی مکانیزم برتر «اعتراض» چگونه بود؟

کارآیی این رویکرد به کشف شیوه‌های جدید برای اعمال نفوذ و فشار در جهت بهبودی شرایط وابسته بود؛ یعنی به این «امید» یا «چشمداشت منطقی» که بهبودی یا اصلاحی از «درون» حاصل شود، وفاداری نابخردانه می‌شود و در جهت رسیدن به حالت بهینه، مکانیزم اعتراض نسبت به شرایط و تصمیمات و سیاست‌گذاری‌ها فعال می‌شود. در اصل این چشمداشت منطقی،

منبع: کتاب خروج، اعتراض و وفاداری، نوشته آلبرت هیرشمن



”رفورمیست(اصلاح طلب)” خطاب می کردند، اصلاحات از بین رفت و آنها بزرگترین پایگاه رای خود را از دست دادند.

قصد بررسی دلایل این اتفاق(کنار گذاشتن رویکرد اعتراض و کنار گذاشتن اصلاحات) از حوصله متن خارج است اما می توان به چند مورد مهم اشاره کرد؛ من جمله تغییر سبک زندگی مردم و تفاوت دیدگاه نسل زد (Z) به نسبت نسل های قبلی، نداشتن گفتمان در دولت قبلی و فرصت طلبی همان به اصطلاح رفورمیست ها که از اعتماد مردم به خود استفاده کردند و مطالبات مردم را در راستای به ثمر نشاندن امور سیاسی خود تغییر دادند.

برای مثال لازم به ذکر است که فشار از پایین و چانه زنی از بالا(راهبرد پایه ای اصلاح طلبان در چند دهه گذشته بوده است؛ راهبردی که دیگر تاریخ انقضای آن فرارسیده است. این فشار از پایین تبدیل به نوعی فرصت طلبی سیاسی در میان اطلاع طلبان شد به طوری که آنان، مطالبات مختلف اجتماعی و صنفی مردم را تبدیل به امری سیاسی جهت بهره برداری شخصی می کردند.

همچنین این مکانیزم ها در مورد سازمان ها هم بکار می روند. در آنجا سازمان هایی که بنا به ساختار «مطلوبشان»، هیچ جای ضمنی یا آشکاری برای خروج و اعتراض تعریف نمی کنند، همان سازمان هایی هستند که به «مقوله خروج» به چشم خیانت نگاه می کنند و «مقوله اعتراض» را نوعی طغیان می دانند. همانگونه که در ایران شاهد چنین طرز فکری هستیم) و نکته اینجاست که سازمان هایی از این دست در بلند مدت از باقی سازمان ها کمتر ماندنی هستند.

خود نیز برای جلوگیری از انباشت افت است و گویی مانند یک «مانع قبل از خروج از وضعیت فعلی» کار می کند. به عبارتی دیگر از آنجا که افت معادل با مخالفت فراینده با سیاست ها می شود، اعتراض پدید می آید تا از انباشته شدن افت جلوگیری کند و مانعی بر سر راه خروج شود یا آن را به تاخیر بیندازد. همچنین ادعا می شود که وفاداری معمولاً ”خروج“ را متوقف کرده و اعتراض را فعال می کند تا شاهد بهبودی در سیستم باشیم. حال مادامی که رویکرد اعتراض پابرجاست و می توان به آن امید داشت و با چشمداشتی منطقی، نسبت به آینده تلاش کرد، مکانیزم خروج «عملاً» متفی می شود.

در اینجا باید گفت که این سه مکانیزم، یعنی (خروج، اعتراض و وفاداری) با هم اندرکنش ویژه ای دارند. گاهی وفاداری به کمک اعتراض می آید تا خروج عملی نشود و گاهی اعتراض بر وفاداری چیره می شود و ظرفیتی را در مقابل خروج نگه می دارد.

لازم به ذکر است که این مکانیزم برعکس اقتصاد در سیاست با قدرت و پایداری بیشتری عمل می کند. در اقتصاد وقتی مشتری از اصلاح محصول ناامید می شود دست به خروج زده و محصول مشابه دیگری را با کیفیتی متفاوت برمیگزیند؛ اما در سیاست به انتظار بهبودی نشستن مدت زمان بسیار بیشتری را می طلبد. همان طور که در ایران از سال ۶۸ تا سال ۹۴ این رویکرد به قوت خود باقی ماند.

با این حال از اواسط دهه هشتاد، و همان طور که انتظار می رفت نخبگان زودتر از مردم به مرز ناامیدی از تغییر در اندیشه های حاکمیت رسیدند و تصمیم به خروج گرفتند. این روند تا امروزه ادامه داشته و هر روزه به شدت آن افزوده شده است؛ حال آنکه در دهه نود دامنه این خروج، گسترده تر شد و به مردم عادی رسید. چنان که با پشت کردن مردم به سیاستمداران دروغگویی که خود را

بحران آب و خشکسالی در ایران

پوریا خامدی

مسئله ای که این روزها در میان انبوه مشکلات به آن کم توجهی می شود، بحران آب است. در کشوری مانند ایران که اقلیمی عمدتاً گرم و خشک دارد اگر منابع محدود آب مدیریت نشوند و برداشت از این منابع، اصولی نباشد پیامدهای جبران ناپذیری برای کشور به همراه خواهد داشت. به گفته دکتر کاوه مدنی مسئله آب در ایران از مرحله بحران گذشته است و این وضعیت یک ورشکستگی آبی است. همچنین مسئول وقت ستاد احیای دریاچه ارومیه در بهمن ماه سال ۱۳۹۳ وضعیت منابع آب ایران را چنین توصیف کرده است: از زمان ساسانیان و هخامنشیان تا حدود ۳۵ سال پیش، برداشت اضافه از منابع آبی کشور نداشتیم اما در این ۳۵ سال فقط ۱۲۰ میلیارد متر مکعب آب های شیرین فسیلی صدها هزار ساله که حدود ۷۵ درصد آب های شیرین زیر زمینی بود را مصرف کردیم که حدود ۷۵ میلیارد متر مکعب آن در ۸ سال گذشته بوده است. یعنی منابع را تاراج کردیم. جمعیت را افزایش دادیم غافل از اینکه این جمعیت باید در یک کشور آباد زندگی کند. بدون توجه به نیازهای جمعیت، منابع کشور را برای رفع نیازها به تاراج گذاشتیم. امروز هیچ تالاب درون سرزمینی، آب ندارد، از بختگان تا هورالعظیم، گاوخونی و ارومیه. ادامه این روند یعنی تخلیه ایران از جنوب البرز تا دریا های آزاد و از شرق زاگرس تا مرزهای شرقی کشور.



با توجه به اینکه حدود ۹۳ درصد از مصرف آب ایران در بخش کشاورزی است، می توان کشاورزی را اصلی ترین عامل هدر رفت آب در نظر گرفت. کشاورزی در ایران هنوز صنعتی نشده و کشاورزان از شیوه های منسوخ شده و سنتی استفاده می کنند که سبب می شود بهره وری در آبیاری و تولید بسیار کم باشد. از اساسی ترین روش های اصلاح الگوی مصرف در بخش کشاورزی می توان به اجرای روش های به زراعی و به نژادی مانند اصلاح روش های کاشت، اجرای سیاست تغییر کاربری اراضی در الگوی کشت مبتنی بر مزیت نسبی،

تلاش در جهت کاهش سطح کشت محصولات با مصرف بالای آب (مانند برنج) و اصلاح و توسعه کاشت گیاهان کم آبخواه اشاره نمود. علاوه بر این راهکارهای دیگری مانند توسعه کشت های گلخانه ای، اجرای سیستم های آبیاری تحت فشار و مهار آب های فصلی می تواند تا حد قابل توجهی بر بهبود الگوی مصرف آب در کشاورزی تاثیر مثبت داشته باشد.

در بسیاری از مناطق کشور، روش آبیاری، آبیاری ثقلی و یا غرق آبی است که مزارع معمولاً به صورت نواری، کرتی، نشتی و یا جوی و پشته آبیاری می شوند. اما آنچه اخیراً در برخی اراضی آبی تحت کشت محصولات صیفی و جالیز به چشم می خورد، استفاده کشاورزان از سیستم های آبیاری قطره ای بجای روش های مرسوم آبیاری است. دانش فنی و فهم بالای کشاورزان و مجموعه امکانات، ظرفیت های بالقوه و محدودیت های آب آبیاری برای تغییر الگوی مصرف آب زراعی، موجب شده تا کشاورزان منطقه بدون اینکه توسط مروجین کشاورزی منطقه توصیه شده باشند، آگاهانه به طرف اصلاح الگوی مصرف آب در کشت محصولات بروند که نتایج بسیار مطلوبی نیز داشته است. چراکه در مزارعی که به طریق آبیاری تحت فشار و قطره ای آبیاری می شوند، علاوه بر کاهش حجم آب مصرفی و بهبود چشمگیر کیفیت و کمیت محصولات، هزینه های تولید نیز طبق گفته کشاورزان منطقه به میزان زیادی کاهش یافته است.

راهکار بعدی، کشت گلخانه ای، یکی از بهترین کشت هایی است که در این شرایط از سوی کارشناسان کشاورزی برای صرفه جویی در مصرف آب توصیه شده است. این کشت به دلیل تاثیر فراوان در کاهش مصرف آب و نیز افزایش بهره وری محصول و کاهش خسارت های ناشی از بارندگی و حوادث غیرمترقبه به عنوان بهترین گزینه برای کشاورزان محسوب می شود. براساس آمارهای اعلام شده از سوی وزارت جهاد کشاورزی کشت گلخانه ای نقش بسزایی در افزایش بهره وری آب دارد؛ به عنوان مثال برای تولید هر کیلوگرم گوجه فرنگی و خیار در عرصه ۳۰۰-۴۰۰ لیتر آب مصرف می شود در حالی که با انتقال کشت این محصول به فضای گلخانه می توان مصرف آب را به ۲۵ تا ۳۰ لیتر کاهش داد. افزایش تولید در سطح نیز از دیگر مزایای کشت گلخانه ای عنوان می شود که به طور مثال اگر در عرصه در یک سطح مشخص ۳۰ تا ۳۵ تن محصول تولید شود با انتقال به فضای گلخانه در همان سطح در دو دوره کشت بیش از ۵۰۰ تن محصول تولید خواهد شد. علاوه بر صرفه جویی در مصرف آب و تولید محصول بیشتر، سلامت محصول تولیدی گلخانه ها و اشتغالزایی نیز از دیگر مزایای توسعه کشت گلخانه ای عنوان می شود و این مزایا هر کدام به خودی خود نقش بسزایی در شکوفایی بخش کشاورزی در شرایط بحرانی امروز منابع آبی دارد.

یکی دیگر از راهکارهایی که می توان در بخش کشاورزی به کار برد

نمیکند با دیگران هم صحبت میکنیم؛ ما متوجه میشویم که ما نیاز به تفکر، مطالعه، گفت و گو، انتقاد، برداشت و تحلیل کردن را داریم؛ درواقع ما نیاز به فلسفه داریم.

ما نیاز داریم، ماهیت خود و زندگیمان را پیدا کنیم و آنوقت برای آن برنامه ریزی کنیم؛ زمانی که ما خودمان و جهانمان و ارتباط بین این دو را شناخته ایم تازه می توانیم به عنوان یک انسان زندگی کنیم؛ شاید اگر ما بخشی از جهان اطرافمان بودیم، به عنوان مثال یک درخت یا یک پرنده بودیم، دیگر به فلسفه نیازی نداشتیم و غریزه برای زیستنمان کافی بود، در حقیقت ما ابزار فلسفه که اندیشه است را نداشتیم و بدون آن فلسفه ای وجود نداشت؛ اکنون که ذهن، بین ما و جهان اطراف، مرز می گذارد، و نیازهای غریزی را به صورت مطلق در شان انسان نمی داند و از اعماق ذهن، نیاز به فلسفه را فریاد میزند، چگونه میتوان بدون فلسفه زندگی کرد. جالب اینجاست که فلسفه گام را فراتر می گذارد و به تحلیل و تفسیر مرگ و بعد از آن می پردازد.

نیازهای دیگر ما در زندگی، از نیازما به فلسفه جدا نیستند و درحقیقت نیازهای دیگر، زیر مجموعه ای از آن هستند، در نتیجه می توانیم بگوییم که ما فقط به فلسفه نیاز داریم.

حال دلیل کم توجهی ما به فلسفه چیست؟ ما سعی میکنیم درصورت سلامتی هریک از اعضای بدن، بیشترین بهره را از آنها ببریم؛ اما توانایی ذهنمان را فراموش کرده ایم و با سرکوب عصیان درونی ذهن و به وجود آوردن خفقان فکری درخودمان، راه های اندیشه را بسته ایم؛ کفایت کمی به دوران کودکی خود بازگردیم و پرسش های بنیادینمان در آن زمان را یادآور شویم. اکنون که به تکرار عادت ها، عادت کرده ایم، نیازمان به فلسفه را نادیده میگیریم و با این کار خودمان را نادیده میگیریم و ادعا میکنیم که ما درحال زندگی کردن هستیم، درصورتی که مایی وجود

تا فشار روی منابع آب کاهش یابد، استفاده از آب باز یافتی است. فاضلاب های تصفیه شده یا آب های باز یافتی عملاً منابع آبی هستند که به راحتی و بدون صرف هزینه های زیاد در دسترس جوامع قرار دارد. همچنین از آنجا که تولید فاضلاب کمتر تحت تاثیر خشکسالی است، بنابراین می توان پساب حاصل از فاضلاب تصفیه شده را به عنوان یک منبع آب پایدار حتی در مواقع خشکسالی به حساب آورد.

بحران شدید آب را می توان بزرگ ترین چالش ایران در دوران معاصر نامید اما با این حال در ششمین برنامه توسعه کشور که در تابستان سال ۱۳۹۴ توسط دولت تدوین و در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید، به این بحران اشاره ای نشده است. حتی برخی از مقامات دولت هم اذعان داشتند که به دلیل خشکسالی و فرونشست زمین و اتلاف منابع آب های زیر زمینی، تا ۱۰ سال آینده احتمال تعطیلی مطلق کشاورزی در کشور وجود دارد اما با این حال هیچ اشاره ای به این موضوع در برنامه ششم توسعه نشده است که موجب تعجب بسیار است.



نیاز به فلسفه

مین بزرگ مهر

نیاز، کلمه ای که شاید تمامی عمرمان را صرف برطرف کردن آن می کنیم؛ و یا از چیزهایی که نیازهایمان برطرف میکنند، محافظت میکنیم. ما در ابتدا، برای بقا، نیاز به هوا، آب و مواد غذایی و امنیت و... داریم و برای برطرف کردن این نیازها به طبیعت، ثروت، قانون و... نیاز داریم و قطعاً برای برطرف کردن این نیازها هم، نیاز به برطرف کردن نیازهای دیگری داریم. درواقع میتوان گفت ما برای برطرف کردن نیازهایمان به دانش و مهارت نیازمندیم؛ ما برای کسب دانش و مهارت، نیاز به زمان داریم و محدودیت آن را هم تصدیق میکنیم و برای اینکه بتوانیم برای زندگیمان برنامه ریزی کنیم نیاز به دانستن میزان زمان زندگیمان داریم؛ نمی خواهیم به صورت ناگهانی تمام رشته هایمان پنبه شود. از آنجا که فرض محال، محال نیست، فرض میکنیم این میزان را داریم، اما با این حال نمیتوانیم برای زندگی خود برنامه ریزی کنیم، چرا که ما توانایی پیش بینی اتفاقات را نداریم. در این مرحله ما برای فرار از این بحران، به درون خودمان سفر میکنیم و شروع به شناخت توانایی ها و محدودیت ها میکنیم از آنجایی که این امر کفایت

که، او خود توانایی ساخت مسیری جدید را داراست، البته به شرط آن که دیگر تنبل نباشد و به اندازه کافی فروش یافته باشد، پرورش دادن ذهن کار فلسفه است. فلسفه به ما آموزش می دهد چگونه فکر کنیم، چگونه گفت و گو کنیم و چگونه از این گفت و گو ها برداشت کنیم، به ما آموزش می دهد که چگونه مطالعه کنیم، چگونه انتقاد کنیم و چگونه پرسش مطرح کنیم و چگونه به دنبال جواب آن بگردیم.

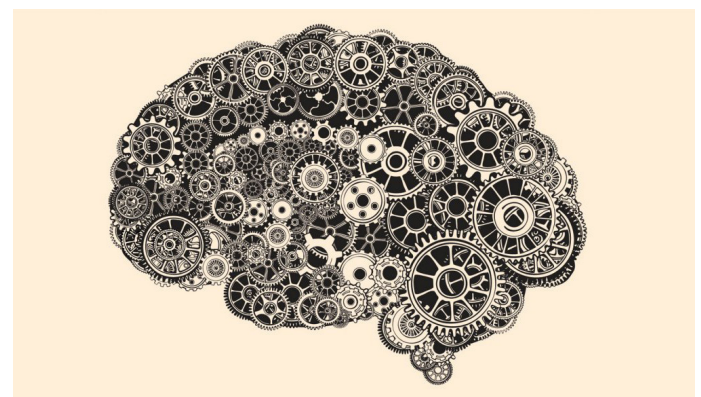
چرا فلسفه مهم است؟

فلسفه به این دلیل مهم است که وارد مباحثی میشود که ما آن هارا نمی دانیم؛ و از آنجایی که دانسته هایمان کمتر از ندانسته هایمان است نیازمان به فلسفه مهم میشود. شاید فلسفه مانند علوم ریاضی و پزشکی باعث افزایش سطح کیفیت زندگی نشود و شاید اگر هم کاری در این راستا انجام دهد مانند علوم دیگر دیده نشود، اما به تحلیل و تفسیر خود زندگی و معنی آن می پردازد؛ درواقع فلسفه وظیفه حل کردن پرسش های سخت و بنیادین را به عهده گرفته و پرسش های دیگر را به علوم سپرده است. فلسفه مهم است، چون ما نمی خواهیم زندگی مان را به دست اتفاقات و حوادث بگذاریم، با وجود اینکه توانایی پیشبینی اتفاقات و حوادث را نداریم، اما با فلسفه میتوانیم واکنش خودمان را نسبت به حوادث بسازیم.

در آخر هم میتوان گفت که ما با فراموشی فلسفه، خودمان را فراموش کرده ایم و با رشد دادن آن، خودمان را رشد داده ایم

ندارد و آن را نابود کرده ایم، پس قطعاً زندگی هم بدون ما، برای ما وجود نخواهد داشت. فلسفه به ما نحوه زیستن را آموزش میدهد، ما بدون آنکه دلیل و نحوه زیستن را بدانیم چگونه میتوانیم این کار را انجام دهیم؟ حال وقت این است که به خودمان بیاییم، و پرنده اندیشه را پرواز دهیم و سپس تماشا کنیم که با چه سرعتی به سمت بیکرانه ها میرود. این درست است که ما به دنیا نیامده ایم که پرسشی بر پرسش های عالم اضافه کنیم و زندگی را برای خودمان، پیچیده تر کنیم، اما دلیلی هم ندارد که بدون استفاده از اندیشه و منطق همه چیز را بپذیریم و یا حتی رد کنیم؛

بی توجهی به فلسفه



در جهان امروز که بشر دغدغه هایش مادی و مادی تر می شود، کمتر کسی را میتوان یافت که دغدغه فلسفی و درد معنوی داشته باشد؛ اما انسانی که دغدغه فلسفی دارد، دغدغه های دیگر، برایش دارای ارزش کمتری هستند و دید ویژه ای به جهان دارد، او میداند که از کنار چه چیز هایی باید به سادگی گذر کند و از کنار چه چیز هایی نباید به سادگی گذر کند؛ بشر امروزی، از اینکه ذهنش تبل بماند، خوشش می آید، دوست ندارد دغدغه ای به دغدغه هایش اضافه شود، می خواهد بدون آنکه به ذهنش فشاری بیاورد، در یک مسیر از مسیر های مشخص شده گام بگذارد و تا انتها به رفتن در آن ادامه دهد، ذهن تنبل انسان امروزی فقط دوست دارد یک مسیر را انتخاب کند با این وجود

در باب فعالیت دانشجویی

همایون سلیمانی

این ها تنها موارد آموزشی بود. مشکلات صنفی و رفاهی هم بسیار است. اما راهکار چیست؟ چه می شود کرد؟ چگونه می توان پیشرفت کرد؟

شورای صنفی



یکی از مرسوم ترین راه های پیگیری خواسته ها از طریق شورای صنفی ست که متأسفانه علم و صنعت بیش از دو سال است که شورای صنفی ندارد. فرضاً اگر شورای صنفی هم داشیم تمام مشکلات یا خواسته ها امکان پیگیری شدن نداشتند. اینکه تمام پیگیری خواسته ها و فعالیت دانشجویی دانشگاه را نیز محدود به شورای صنفی کنیم (یا هر تشکل دیگر) هم اشتباه است. هم باعث ناکارآمدی می شود و هم چیز خطرناکی ست. خطرناک از جنبه ی سیاسی ماجرا، ممکن است خدای نکرده در انتخابات دستکاری شود (مثل رد صلاحیت نامزد ها و در نتیجه برگزاری انتصابات به جای انتخابات!) اینطوری ممکن است که دانشجویان فعال و پیگیر وارد شورا نشوند که خود این علاوه بر اینکه مقبولیت و مشروعیت آن را از بین می برد، باعث کاهش عملکرد شورا نیز می شود. اما مسئله مهم تر و عمیق تر، اراده جمعی است.

علاوه بر شورای صنفی، یک اراده جمعی و قوی برای تغییر نیاز است. این اراده فراتر از تشکل و گروه است. خودش عامل گروه سازی ست. خودش عامل صنفی ساز است.

با این سوال شروع می کنم که آیا منطق دانشگاه (به ویژه دانشگاه علم و صنعت) چنان هست که باید باشد؟

برای مثال آیا دانشگاه، مهارت ها و گرایش های زیر را در دانشجو می پروراند؟

۱. مهارت در خواندن، نوشتن، صحبت کردن و گوش دادن؛
۲. یادگیری با استفاده موثر از دانش حائز اهمیت، استدلال درست، برقراری ارتباط موثر، حل مشکلات، و ممارست در انجام قضاوت های شخصی و حرفه ای سالم؛
۳. واضح تر، درست تر، دقیق تر، مرتبط تر، عمیق تر و منطقی تر اندیشیدن؛
۴. پشتکار، مسئولیت پذیری، انضباط، تواضع، همدلی، و بازدهی فکری بیشتر؛
۵. در دنیای کار و زندگی شخصی عملکردی معقول تر، اخلاقی تر و موثر داشتن؛
۶. یادگیرنده ای مادام العمر بودن همراه با کسب قابلیت برخورد موثر با تغییرات سریع، پیچیدگی های شدید، و تعاملات در حال افزایش.

قطعا پاسخ منفی ست ولی چه باید کرد؟ در ابتدای متن تأکید روی علم و صنعت از این جهت بود که یک خودم دانشجوی علم و صنعت هستم و ابتدا وضعیت اطرافم را تحلیل می کنم و دو. دانشگاه های دیگر (مثل دانشگاه صنعتی شریف) در حال تغییر و پیشرفت هستند اما علم و صنعت همانطور که بود، مانده است.

چند مثال دیگر:

در بسیاری از کلاس های درسی، رابطه استاد و شاگرد به صورت یک طرفه است. هیچ دیالوگی برقرار نمی شود. اصلاً هدف استاد این نیست که شوقی در دانشجویان ایجاد کند که دانشجویان به درس علاقه مند شوند.

چارتی که برای رشته ها تدوین شده حداقل برای ۲۰ سال پیش است! هیچ انعطافی در آن نیست. اینکه دانشجویان بتوانند درس های مختلف را بردارند یا درس هایی که فکر می کنند برایشان کاربردی ندارد را بردارند! هر ترم به انتخاب واحد اعتراض می شود. اما دانشجویان هیچ پاسخی نمی گیرند.

بعضی از اساتید در معارف ها و یا جلسات آشنایی با رشته با دانشجویان، از روی ناآگاهی، دانشجویان را فقط به «درس خواندن و نمره خوب گرفتن» (در ادامه احتمالاً شاغل شدن یا ادامه تحصیل؟! تشویق می کنند و می گویند از فعالیت های حاشیه ای (که البته از نظر آن ها حاشیه ست) دوری کنند. مثل همین نگارش نشریه تا عضویت در کانون ها و تشکل ها و ... در صورتی که همین فعالیت هاست که باعث رشد تفکر انتقادی در دانشجویان می شود. (تفکر انتقادی یک مهارت است و برای کسب آن باید تمرین کرد.)

بعضی از استاد ها افتخارشان به این است که سخت نمره می دهند! افتخارشان این نیست دانشجویان از آن ها راضی هستند یا نه.

در گروه معارف درس هایی داریم که هیچ اندوخته ای به دانشجویان اضافه نمی کند. گروه معارف پر شده از کلاس های یک طرفه و خسته کننده. هنوز درسی با عنوان «اخلاق مهندسی» نداریم. (البته انتظاری هم جز این نیست. حاکمیت، اخلاق را در نماد ها می بینند، در ریش و یقه بسته نه در عملکرد و سابقه.)



دستآورد های آشکار و نهان فعالیت دانشجویی برای دانشجو

های مختلف آن بحث و گفت‌وگو شکل می‌گیرد. در واقع تمرین «۴. واضح‌تر، درست‌تر، دقیق‌تر، مرتبط‌تر، عمیق‌تر و منطقی‌تر اندیشیدن» صورت می‌گیرد. در نتیجه برای مثال عضویت در هیئت تحریریه‌ی یک نشریه دانشجویی علاوه بر آنکه یک تجربه جالب و جدید است. به مطالعه، نوشتن و فکر کردن و ... کمک می‌کند.

۵. نکته‌ی مهم دیگر، منافع شخصی چیزی جدا از منافع جمعی نیست و منافع جمعی هم معمولاً هم پوشانی زیادی با منافع شخصی دارد. شما با پیگیری حل یک مشکل، صرفاً برای دیگران کاری انجام ندهاید؛ بلکه برای خودتان نیز قدمی برداشته‌اید. این مورد در موضوعات رفاهی بیشتر نمایان می‌شود. برای مثال پریز های طبقه اول و دوم کتابخانه مرکزی کار نمی‌کند. اگر دانشجویی پیگیر حل این مشکل شود، علاوه بر اینکه از این به بعد دانشجویان در طبقه دوم کارشان راحت خواهد شد، خودش هم از این شرایط استفاده خواهد کرد. در واقع یک نوع دوستی هم در این مورد نهفته است.



نوع دوستی

در حد خودم به دوستانی که از محیط دانشگاه یا در سطح بالاتر کلا از «ایران» خوششان نمی‌آید بگویم که هر جا که می‌روند و هر جا که هستند، نوع دوستی را فراموش نکنند. حال می‌خواهد در ایران باشند یا خارج!

«دنیا را به جای بهتری برای زیستن بدل کردن، خدمت به دیگران، شرکت در کار های خیر (والا ترین فضیلت)، همه این فعالیت ها، خوب و درست‌اند و به زندگی بسیاری از انسان ها معنا می‌بخشند.»

ولی می‌توان گفت که چه بهتر که دغدغه‌ی «دنیا را به جای بهتری برای زیستن بدل کردن» ابتدا برای خانواده، همسایه، هم کلاسی و هم وطن خود باشد. چون ما تجربه‌ی مشترک داریم. تجربه‌ی مشترک

۱. خود فعالیت دانشجویی که مطالبه‌گری هم جزوی از آن است برای دانشجو بسیار منفعت دارد. وقتی دانشجو با مسئولان دانشگاهی یا غیردانشگاهی ارتباط برقرار می‌کند در واقع در حال تمرین «چگونه ارتباط برقرار کردن» است. بعد از مدتی مطرح می‌شود و بعد از آن، پیگیری خواسته‌ها و یا دیگر فعالیت هایش با سرعت بیشتری پیش می‌رود.

۲. به تجربه این تفاوت نگاه را در دید اساتید و یا مسئولان حس کرده‌ام. دو نگاه مختلف به دانشجو، اولی دانشجو را فقط به عنوان دانش آموز و دومی دانشجو را واقعاً به عنوان یک دانشجو می‌بیند! یعنی شخصی که نه فقط به دنبال پاس کردن دروس، بلکه بینا هم هست. به عبارتی از مسائل اطراف خود به سادگی نمی‌گذرد و پیگیر ماجراست. فعالیت دانشجویی، دانشجو را واقعاً دانشجو می‌کند و در نگاه اساتید و مسئولان به او جایگاه می‌دهد. (البته اینجا کمی جای بحث وجود دارد که اصلاً چرا باید این تفاوت نگاه مهم باشد؟ یا اصلاً این تفاوت نگاه درست است یا خیر؟ ولی به هر حال ایده آن را از طرف من داشته باشید.)

۳. از دستآورد های نهان فعالیت دانشجویی می‌توان به افزایش اعتماد به نفس و عزت نفس هم اشاره کرد.

قبول مسئولیت خود به خود برای شخص اعتماد به نفس می‌آورد و وقتی آن فعالیت به سرانجام می‌رسد و گروهی حتی هرچند کوچک از آن استقبال می‌کنند، فرد احساس با ارزشی می‌کند و همین روی عزت نفس او هم تاثیر گذار است.

۴. یکی دیگر از فواید فعالیت ها، تقویت مهارت تفکر انتقادی‌ست. برای مثال همین نوشتن نشریه به صورت گروهی. دانشجو ها مقالاتشان را می‌فرستند و روی بخش

صنف معنای فراتر از گروه ندارد! هر گروهی از دانشجویان می‌توانند صنفی از دانشجو ها باشند و خواسته‌هایشان را پیگیری کنند. برای همین می‌گویم که نباید راه پیگیری خواسته‌ها را به یک تشکل تقلیل داد. خود همین باعث سرکوب روحیه مطالبه‌گری در دانشجویان می‌شود. سرکوب آن اراده‌ی جمعی.

اما این اراده چگونه شکل می‌گیرد؟ در واقع دانشجوی حال حاضر چگونه می‌تواند منفعل نباشد؟ اصلاً چرا دانشجویان الان نسبتاً منفعل هستند؟ در ادامه توضیح می‌دهم. شاید به خاطر تغییر در نگاه دانشجویان به موضوع فعالیت دانشجویی ست. البته بررسی این موضوع خود نیاز به یک ویژه‌نامه دارد.



معنای زندگی؟ تفاوت در دیدگاه؟

پای صحبت دانشجو ها که بنشینید می‌گویند که «من چرا وقتم را تلف کنم برای اینکار؟»، «به من چه؟»، «من اصلاً از علم و صنعت متنفر هستم! فقط می‌خواهم بی حاشیه درس بخوانم و بروم!»، «که چی بشه؟ مگه تغییری به وجود میاد؟»، «مطالبه‌گری خطرناک است!»، «خب که چی؟» و ...

با کمال تأسف باید گفت که دانشجو ها راست می‌گویند و حق دارند که چنین دیدگاهی داشته باشند. وقتی بسیاری از پیگیری ها به نتیجه نرسیده یا نمی‌رسد. وقتی که مسئولان اهمیتی نمی‌دهند. (برای مثال رئیس دانشکده حتی یک دقیقه هم نمی‌تواند وقتش را به دانشجویان اختصاص دهد! وقتی می‌گوید حضوری نیاید! و فقط ایمیل بزنید! آیا خود عامل خاموش شدن شور و شوق دانشجویان نیست؟) وقتی وضعیت اقتصادی کشور نابسامان است و دغدغه اصلی دانشجو ها به نیاز های اولیه زندگی معطوف شده. آیا به اصطلاح، دل و دماغی هم برای دانشجو می‌ماند که به بهتر شدن وضعیت فکر کند؟ متأسفانه پاسخ منفی‌ست، اما می‌توان جور دیگری هم به موضوع نگاه کرد.

خواه ناخواه ما را به هم نزدیک می کند. خیلی لذت بخش است و حس ارزشمندی می دهد که بدانی کاری که انجام می دهی، وضعیت را برای ورودی های بعد از خودت بهتر می کند. درون این نوع دوستی، یک نوع آرمان خواهی نیز نهفته است.

کلام آخر

هنگامی که این متن را می نوشتم به ورودی های جدیدتر فکر می کردم. واقعا مشکلات چه در سطح دانشگاه چه در سطح کشور زیاد است اما دانشجوی پیگیر کم. از موضوعات در سطح کشور، مثلا وعده سالانه یک میلیون مسکن! یا اقدامات اخیر وزارت ارتباطات در محدود سازی اینترنت! از این دست مسائل برای پیگیری بسیار است.

در حد خودم به دانشجو های تازه وارد پیشنهاد می کنم که:

۱. اصلا مایوس نشوید. راه فعالیت دانشجویی بسیار پر فراز نشیب است. گاهی حتی استرس آور. اما به همان اندازه لذت بخش و معنا بخش هم هست.

۲. نگذارید که بعضی گروه ها و افراد محدودتان کنند. در واقع پیگیری خواسته (یا همان مطالبه گری) یا حتی اعتراض به موضوعی، باید آن مسئول را تکان دهد و به خودش آورد. نگذارید که با عبارت ها و جمله های از پیش ساخته تحت عنوان هایی مثل «مطالبه گری درست!» یا «ادیات درست و ...» محدودتان کنند. ببینید که خردتان چه می گوید.

آرمان خواهی

«مرد دهقان به شاه کسرا گفت
مردم از کاشتن زیان نبرند»

دیگران کاشتند و ما خوردیم
ما بکاریم و دیگران بخورند»

آرمان آزادی، در ادامه ی آن شفافیت و عدالت. یا همین روشن نگه داشتن فعالیت دانشجویی! جلوگیری از خاموش شدن اراده ی جمعی برای تغییر.

عمری فعالان مدنی و دانشجویی برای بهتر شدن اوضاع تلاش کردند و واقعا هم در بسیاری از موارد پیشرفت های چشمگیری حاصل شد. چرا ما در این راه کمک کننده نباشیم؟ و از خودمان تاثیری نگذاریم؟

«غرض نقشی ست که از ما بازماند
که دنیا را نمی بینم بقایی!»



ویل دورانت چنین می گوید:

«به يك كل ببونديد و با جان و دل به آن پردازيد. معنای زندگی در فرصتی ست که در اختیار ما قرار می دهد تا چیزی عظیم تر از خود خلق کنیم یا بر چیزی عظیم تر از خود تاثیر گذاریم. این چیز لزوما خانواده نیست (گرچه سراسر ترین و گسترده ترین راهی ست که طبیعت با درایتی کور، حتی برای عامی ترین روح ها فراهم کرده است)؛ می تواند هر گروهی باشد به شرط اینکه همه ی اصالت نهفته ی فرد را بیدار کند و آرمانی به او ببخشد که با مرگش فرو نریزد و از هم نپاشد.»

داشتن يك آرمان خود معنی بخش است، داشتن آرمان و پیگیری آن در دوران دانشجویی، به زیست و فعالیت دانشجویی و در کل دوران دانشجویی معنای بیشتری می بخشد.

خلاقیت

پیگیری یک خواسته، الزاما در جهت رفع یک مشکل نیست. می تواند آن خواسته شکوفا کننده خلاقیت هم باشد. در واقع خود این پیگیری یک خلاقیت است. برای مثال مرکز AIR CENTER که توسط جمعی از ورودی های ۹۶ و ۹۷ برق علم و صنعت تاسیس شد بسیار مورد استقبال قرار گرفت. به شخصه دیدم که دانشجو ها با تاسیس این مرکز، چه قدر باعث شکوفایی خودشان و دیگر دانشجو ها شدند. واقعا دانشگاه و دانشجویان علم و صنعت این پتانسیل را دارند که چندین مرکز این چنینی تاسیس کنند.

انسان چگونه جامعه پذیر می شود؟

«دیدگاه دو روانشناس»

عرفان سلیمانی

مقدمه

در گذشته های بسیار دور زندگی انسان مانند تمامی موجودات دیگر بسیار ساده بوده؛ انسان قار نشین فرسنگ ها از تکنولوژی، شهرنشینی و سیاست به دور بود؛ مانند تمام حیوانات مسائلی که انسان باید در آن دوران حل می کرده شامل پیدا کردن غذا و سرپناه و ادامه بقا نسل خود بوده و از این فراتر نمی رفت. حال به اطراف خود نگاه کنید؛ ببینید کجا ایستاده اید. نه تنها غذا و سرپناه با کیفیت فوق العاده عالی نسبت به آن دوران در اختیار ماست بلکه خیلی نیازهای ساده تر مان نیز در حال برآورده شدن است. چه شد که انسان توانست زندگی به این راحتی را تجربه کند؟ ما چه برتری نسبت به سایر گونه ها داشتیم؟ در حقیقت یکی از این امتیازات بخصوص توانایی خارق العاده ما در برقراری ارتباط است. انسان در طول زندگی اش با میلیون ها فرد دیگر آشنا می شود، با آنها همکاری می کند، از خدمات آنها استفاده می کند و متعاقباً خدماتی ارائه می دهد. اینگونه طیف وسیعی از نیازهای انسان برآورده می شود و اینگونه انسان وارد شبکه ای از افراد می شود که آن را جامعه می نامیم. چگونگی به وجود آمدن این اتفاق به هیچ وجه ساده نیست.

چطور اجتماعی می شویم؟ انسان که همواره پر از امیال و غرایزی است که جامعه از او انتظار دارد آنها را سرکوب کند. او اختیار آن را دارد هر طور که دلش می خواهد زندگی کند. می تواند جامعه را کنار بگذارد و به دنبال خواسته های حیوانی اش برود و دیگر مجبور نباشد آنها را سرکوب کند. اما این کار را نمی کند. می داند که اگر بخواهد به شیوه ای که طبیعتش از او می خواهد زندگی کند از منافع جامعه بی بهره می ماند. اما چه نیرویی او را به سمت اجتماعی شدن هدایت می کند یا در چه دوره ای متوجه این مفهوم می شود که باید بخشی از خواسته هایش را سرکوب کند. تعداد نظریات و مقالات در این حوزه بسیار زیاد است و در طول تاریخ اندیشمندان زیادی تلاش کردند به پیچیدگی این پدیده پی ببرند. در اینجا ما به نظر دو روانشناس بزرگ اشاره می کنیم و آنها را در مقایسه با یکدیگر به چالش می کشیم. قبل از شروع لازم است به دو نکته اشاره کنیم. اول آنکه در علوم انسانی جواب واحدی وجود ندارد و بهتر آن است که به اقتضای مسئله جواب مناسب را پیدا کنیم.

شاید موضوعی پیدا شود که با نظر هیچکدام از این دو اندیشمند مطابقت نداشته باشد و این موضوع طبیعی است.^۱

زیگموند فروید

کشمکش میان نهاد و فراخود



Sigmund Freud

زیگموند فروید (۱۸۵۶-۱۹۳۹) اترشی یکی از بزرگترین اندیشمندان در طول تاریخ است. حجم دست نوشته ها (که معمولاً یادداشت های مربوط به جلسات روانکاوی هستند)، آثار و مکتوبات او بسیار زیاد است. هر چند که نظریات فروید تا اواخر جنگ جهانی اول از طرف جامعه علمی مورد تمسخر و بی اعتنایی قرار اما بعد از آن سبک فکری او نه تنها در میان متفکران بلکه در میان عام مردم پرآوازه شد. موضوعی که فروید روی آن دست گذاشت جنجالی بود و به طور کلی چیزی که از انسان می شناختیم را تغییر داد. این استقبال بیش از حد همراه با خود تحریف و عوام زدگی و خیلی از معضلات دیگر را به ارمغان آورد. اما ایده کلی که در این مقاله به آن می پردازیم از این قرار است. فروید روان انسانی را به سه بخش کلی تقسیم کرد: نهاد (id)، خود (ego)، فراخود (super ego). نهاد مکانی است که تمام غرایز نیازها و خواسته های طبیعی از آنجا ناشی می شود؛ فراخود اما برعکس منشأ دستورات اخلاقی است، جایی که به ما وظایف اجتماعی را یادآور می شود؛ اما در آخر خود تنها کسی است که از واقعیت خبر دارد و سنگینی بار اراده را به دوش می کشد. در کنار این تقسیم بندی دو مفهوم دیگر نیز قرار می گیرند به نام خودآگاهی (self-consciousness) و نا خودآگاهی (self-unconsciousness). در هر تصمیمی که میگیریم به ضم خودمان در حال سنجیدن شرایط بر حسب آگاهی هستیم و در آخر درحال انتخاب عاقلانه هستیم اما از دیدگاه دیگر، نیروهایی نهانی نیز در ضمن ماجرا وجود دارند که شرایط

۱ نکته دوم هم اینکه این مقاله برآمده از مطالعات شخصی یک دانشجوی رشته غیر مرتبط می باشد و از الان می پذیرد که احتمالاً ضعف ها و اشتباهاتی در مقاله اش وجود داشته باشد.

۲ ژان پیه‌ژه

سازمان بخشیدن به پیش فرض ها



Jean Piaget

ژان پیه‌ژه (۱۸۹۶-۱۹۸۰) روانشناس و زیست شناس سوئیسی از شاخصان در حوزه معرفت شناسی (Epistemology) است. معروف ترین نظریه او "رشد مرحله ای" و "نظریه طرحواره" است. بررسی آثار او ما را به این نتیجه می رساند که او از روانشناسان ساختارگرا است هرچند او خود را شناخت شناس ژنتیکی می نامید. بررسی این نظریه از بنیان با نظریه قبلی متفاوت است و بر پایه فرض هایی کاملاً متفاوت بنا شده در نتیجه جنبه ای کاملاً جدید از انسان اجتماعی را به ما نشان می دهد.

چیزی که پیه‌ژه بیشتر به آن اشاره دارد تکامل نگرش ما نسبت به جهان در طول زندگی است و در واقع این موضوع که ما چه طور جهان را در ذهن خود بازنمایی می کنیم مهمترین چیز است. زندگی انسانی بر پایه پیش فرض هایی بنا می شود که آنها این امکان را به ما می دهند که رویداد های محیط اطرافمان را تحلیل کنیم و واکنش مناسبی در هر شرایط داشته باشیم. هر دوره که بزرگتر می شویم و چیزی که در مورد جهان فکر می کردیم تغییر می کند حقیقتاً خود جهان تغییر می کند و انگار که بازی عوض می شود. پیه‌ژه برای مدتی طولانی رفتار کودکان را زیر نظر گرفت و در طول زندگی حرفه ای اش به دنبال راهی برای توضیح چگونگی رشد فکری کودکان گشت. با یکی از مشاهدات آماری در این زمینه شروع کنیم. طی زیر نظر گرفتن گروه های مختلف کودکان که بر اساس سن تفکیک شدند محققان متوجه شدند که کودکان گروه دو سال بیشتر از همه رفتار هایی مثل چنگ انداختن، لگد زدن، و جیغ کشیدن و... از خود

والد همجنس آن ها را وضع کرده را گوش زد می کند. در اینجا این خود است که زیر فشار قرار می گیرد؛ باید راهی پیدا کند که هم نهاد خواسته هایش برآورده شود و هم از خطوط قرمز فراخود عبور نکند. این شرایط تعریف تمام عیار اضطراب است. اما اضطراب فقط یک آزار نیست بلکه اضطراب به معنی هوشیار تر شدن است؛ اضطراب فرآیندی است که انسان به اعماق نا خودآگاهی خود بیشتر آگاه می شود، یعنی غرایز و اخلاقیات را به حقیقت نزدیک تر کردن. این نیرو ها، البته نه نیرو هایی پدید در انسان، بلکه پتانسیل هایی بلقوه هستند. پدرانگی که در فراخود لانه می کند زایشگاه عدالت در انسان است و پیشروی به سوی نظم بیشتر، برای همه. از طرفی دیگر غرایز، که مادرانگی عامل آن است شوری است که نظم های کهنه را بر هم می زند و انسان را مجاب کند تا راه حل های جدید بیابد.

این مکانیزمی است که می توان برای جواب به سوال انسان اجتماعی ارائه داد. اینگونه انسان ها در جوامع به طور خود بخودی از قائنده ای یکسان پیروی می کنند و جامعه ای یکپارچه را تشکیل می دهند. با اینکه غرایز طبیعی وجود دارد اما انسان به رسالت پدران پیشین خود وفادار می ماند و جلوی نهاد خویش را می گیرد.

را تغییر می دهند؛ این نیرو ها برآمده از حافظه ای است که آن را ناخودآگاه می خوانیم؛ جایی که خواسته های سرکوب شده، انکار حقیقت و سرخوردگی های ما آنجا مدفون می شود.

فروید بر این باور بود که فرزند پسر بعد از دنیا آمدن به شدت به مادر خود دلبسته می شود. او از لحظه ورود به این دنیا با عذابی همیشگی روبرو می شود. بدن ضعیف و کوچک او سختی های محیط را بر نمی تابد و به طور غریزی تمایل دارد دوباره پیوند خود را با مادرش تازه کند. این همان اولین کشش های نهاد است. اما او همیشه در ارضای این میل نا کام می ماند. وقتی قدری بزرگ تر شد متوجه می شود که عامل بازدارنده او پدر است یعنی والد همجنس. پدری که از او مقتدر تر است و تمام توجه مادر مال اوست. فرزند انگیزه طغیان علیه پدر را دارد اما از طرف دیگر اضطرابی به نام اضطراب اختگی او را آزار می دهد. فرزند می ترسد که پدر او را اخته کند. این اولین کشمکش روانی در یک انسان طبیعی است. فروید این عقده را بر اساس نمایشنامه شهریار، ادیپ نامید و این عقده از نظر فروید بنیان کنش های روانشناختی بعدی فرد می شود. در واقع انسان هر زمان که می خواهد امیال خود را برآورده کند با چنین سد انتزاعی روبرو می شود؛ اضطرابی که منشأ آن را نمی داند. از طرفی نهاد که اصرار بر برآورده کردن امیال طبیعی دارد و فراخود که قواعد اخلاقی که

جمع‌بندی

این دو درواقع دو مدل بسیار ساده از انسان جدید است. کماکان هر انسان با دیگری متفاوت است اما بنا به شرایط مشابهی که ما در آن رشد می‌کنیم می‌توانیم به طرز شگفت‌آوری به یکدیگر شبیه باشیم. این شباهت‌ها بستری است که ارتباط‌های انسانی را شکل می‌دهد و شناخت آن انسان را در زندگی روزمره‌اش با دیگران توانمند می‌سازد.

نکته قابل توجه این است که هر دوی این نظریات ناخودآگاه به کودکی اشاره می‌کنند. فروید روان‌نژندی را به رویداد‌هایی در دوران کودکی نسبت می‌دهد که از اختیار فرد خارج بوده و پیه‌ژه هم انسان سرخورده را انسانی می‌داند که در دوران کودکی از ارتباط موثر بی‌بهره ماند و در روبرویی با پیچیدگی‌های روابط اجتماعی شکست خورده. فروید رویکردی اسطوره‌شناسانه نسبت به مسئله روانکاوی دارد اما پیه‌ژه که یک عقبه زیست‌شناسانه دارد با مسئله راوشناختی انسان بر خوردی داروینی دارد.

آسیب‌شناسی جوامع انقدر پیچیده است که تا حدی این موضوع را غیرممکن می‌سازد. جوامع بشری طی سال‌های طولانی تکامل پیدا کردند و شاید یک نظریه نتواند تمام رویداد‌ها را توضیح دهد. اما این گفتمان‌ها چیزی که از انسان می‌شناسیم را واضح‌تر و شفاف‌تر می‌کند.

هر جور دوست دارد حرف بزند اما نتیجه این می‌شود که به طور مثال توجه جنس مخالف را از دست می‌دهد. یعنی همواره خواسته‌ای را برای دیگری فدا می‌کند و آرام‌آرام به یک توازنی می‌رسد که از نظر خودش بیشترین منفعت را می‌دهد. این پیشرفت به لطف این موضوع است که روز به روز چشمش به دنیا بیشتر و بیشتر باز می‌شود و همه چیز شفاف‌تر می‌شود. اینجا دیگر بحثی از کشمکش به میان نمی‌آید. انسان همواره به سمت مطلوبیت بیشتر حرکت می‌کند و این به خودی خود به معنای اجتماعی‌تر شدن، اخلاق‌مدارتر شدن و متمدن‌تر شدن است. شاید درست به نظر نرسد که فردی که مطلوبیتش در شهوانی بودن است در واقع با خودداری کردن از آن در حال برآورده کردن این نیازش به طور بلندمدت است. بررسی این موضوع در جامعه واقعی بسیار بسیار پیچیده است اما انسان‌ها با آزمون و خطا و البته توانایی منحصر به فرد آن را یاد می‌گیرند. ما می‌توانیم آینده هر تصمیم را در ذهن خودمان بازسازی کنیم؛ این همان توانایی است. در لحظه تصمیم‌گیری ما چندین انتخاب داریم. ما زمان خاصی را ساکت می‌نشینیم و تصمیم می‌گیریم. در واقع اینجا ما در حال این بازسازی هستیم و مطلوبیت حداکثر را بر می‌گزینیم. و این قدرتی است که پیش‌فرض‌هایی که حاصل کردیم به ما می‌دهند.

پیه‌ژه اینطور جواب می‌دهد که انسان در راستای برآورده کردن خواسته‌هایش تکامل پیدا می‌کند. یعنی چه؟ یک انسان خواسته‌هایی دارد که پایه آنها بیولوژیکی است. به طور مثال یک انسان هم می‌خواهد هم توجه جنس مخالف را جلب کند، هم دسته‌ای دوستان را دارد تا جنبه اجتماعی‌اش را ارضاء کند، هم بنا بر طبیعتش موجودی تهاجمی است و هم تنوع طلب و خلاق است. در ابتدای تولد او درکی بسیار تیره و تار از دنیا دارد. حواس پنجگانه او در حال کامل شدن هستند و او هیچ تجربه‌ای از دنیا ندارد. به مرور زمان متوجه می‌شود که از چه کارهایی خوشش می‌آید و چه کار باید بکند که امیالش برطرف شود. اما با ورود به دنیای همسن و سالانش متوجه می‌شود که وضعیت متفاوت شده و به همواره شرایط برای برطرف کردن خواسته‌هایش فراهم نیست. او دلش می‌خواهد

مصائب صنعت نشر

پرونده ای در باب حقوق پایمال شده ناشران و مترجمان



آفرین نجفی زاده

در عنوان کتاب نیز تقلید و از خلافت مترجم سوء استفاده می کنند. در حالی که اسم منتخب نویسنده متفاوت است دو مترجم در زمانهای مختلف از خود یک تفکر و خلافت را به نمایش می گذارند. هرچند این بی تغییر گذاشتن اسم ها توسط این ناشران بی دلیل نیست، این کتابها با همان عنوان خلافتانه در آن کشور ترجمه شده، پرفروش و شناخته شده بودند، خریدار کتاب هم به دنبال اسامی آشنا می گردد. برای مثال الیف شاکاف نویسنده کتاب "ملت عشق" این کتاب را با نام "۴۰ قانون عشق" منتشر کرده بود، همچنین "بیشعوری" با عنوان "راهنمای کمک به خود، برای بهبودی افراد عوضی و قربانیان آنها" و "قلعه حیوانات" به اسم "مزرعه حیوانات" به چاپ رسیده بودند.

اما چرا وقتی خود ناشران مطرح در صنعت نشر به مسئله کتاب سازی واقف هستند، همچنان با این اعمال مجرمانه مقابله نمیشود؟ ابتدا باید چند نکته را در نظر بگیریم؛ مسئله اول آنکه، کشور ما همچنان عضو کنوانسیون برن^۱ نیست و در نتیجه کتب ترجمه شده عموماً از نسخه های چاپی که به دست مترجم می رسند ترجمه می شوند. یعنی از نگاه بین المللی حتی ترجمه اولیه اثر هم بدون تایید نویسنده کتاب یا ناشر بوده. با نگاهی منصفانه به این مسئله همچنان حقوق مترجم باید محفوظ بماند - با وجود غیر اصولی و غیر اخلاقی بودن این عمل - نباید مانع استفاده جامعه از ترجمه کتب شد؛ اما

مسئله ای ضد فرهنگ با عنوان کتاب سازی، چند سالیست که صنعت نشر را درگیر کرده است؛ موضوعی که ظاهری قابل قبول دارد. نشر بیشتر کتاب، که نتیجه آن انتقال سریعتر فرهنگ کتابخوانی به جامعه است اما در عمل تنها از چاله درآمدن و به چاه افتادن است. کتاب هایی که -البته محتوای آنها هم جای بحث دارند- از نشریات متنوعی با مترجمان به ظاهر متفاوت در جلد های گوناگون، رنگ شده و به بازار فرستاده میشوند.

این ناشران کتابهایی فست فودی با عناوین برجسته و پرفروش که قبل تر به ترجمه و چاپ رسیده اند را، با تغییر چند جمله یا اصطلاح -برای قانونی کردن فرایند کپی کاری- به اسم مترجمی که وجود خارجی ندارد منتشر میکنند؛ بدون هزینه های ویراستاری، صفحه آرایی، طراحی جلد... در نتیجه ی پایین بودن هزینه ها، گاهی کتاب را زیر قیمت، با تخفیف هایی پرشش برانگیز و ارزان تر از ناشر اصلی میفروشند -و گاه حتی قیمت را بالاتر هم میرند!- درنهایت امر، تبدیل به آفتی میشوند که مترجمان و ناشران خلاق را به انقراض میکشاند و صنعت نشر را متضرر می کند. در شرایطی که تیراژ کتاب های پرفروش به سختی به هزار نسخه می رسد و در کتاب های معمولی تر، گاه حتی به ۵۰۰ نسخه نیز نمی رسد و وضعیت اعمال ممیزی ها و سانسور، افزایش قیمت کاغذ و چاپ نسبت به سالهای قبل، کاهش سرانه مطالعه و محدود شدن جامعه کتابخوان به ناشران فشار می آورد پدیده کتاب سازی نیز مزید بر علت شده و پا بر گلوی این صنعت گذاشته است.

از اسامی کتابهایی که به آفت کتاب سازی دچار شده اند می توان به موارد مشهوری مثل ملت عشق، قلعه حیوانات و بیشعوری اشاره کرد، تنوع ناشرانی که این کتابها را به چاپ رسانده اند بسیار بالاست، این ناشران تنها در ترجمه اولیه تغییرات کوچکی می دهند و حتی

- ۱ The Forty Rules of Love, by Elif Shafak
- ۲ hole No More: A Self-Help***A holes—And Their***Guide for Recovering A Victims, by Xavier Crement
- ۳ Animal Farm, by George Orwell
- ۴ کنوانسیون برن یک قرارداد بین المللی در خصوص حق تکثیر و حق مولف است که در سال ۱۲۶۵ شمسی در شهر برن سوئیس امضا شد

۵ بررسی عدم عضویت ایران در کنوانسیون برن از موضوع این بحث خارج است اما بی شک عدم رعایت حقوق

این کتابها غالبا در نمایشگاه ها، از طریق دست فروش ها و در فروشگاه های اینترنتی به فروش می‌رسند زیرا این قبیل ناشران نمایندگی ندارد. بی شک شناخت، و اعتماد به ناشرانی که فعالیت اصولی و شرافتمندانه دارند، می تواند شرایط را حتی به مقدار اندکی بهبود بخشد؛ زیرا در نهایت مردم هر جامعه هستند که به فرهنگ آن جامعه جامه عمل می‌پوشانند.



بیشتر است^۸. اما هنگامی که تیراژ کتابها از ۲-۳ هزار نسخه بالاتر نمی‌رود و بسیاری حتی به چاپ دوم یا سوم هم نمی‌رسند؛ مسئله ای که به میان می‌آید این است که آیا در این آمارها تنها چاپ کتاب مطرح بوده و یا به پدیده کتاب سازی نیز توجه شده است؟ گاه حتی آمار سازی ها از دلایل گسترش پدیده ی کتاب سازی شده اند اما نکته ای که نباید آنرا فراموش کرد این است که در هر پدیده اجتماعی، جامعه میتواند پررنگ تر از هر دستگاه نظارتی ظاهر شود؛ حکومت ها و دولت ها، تنها زمینه های ساخت فرهنگ را پایه گذاری میکنند اما فرهنگ در نهایت محصول ساخته شده به دست مردم است.

در شرایط حداقلی و با تمامی موانع و مشکلات از جامعه کتابخوان و منتقدان آگاه انتظار می‌رود که در حمایت از ناشران، نویسندگان و مترجمان، کتاب ها را با دقت و آگاهی انتخاب کنند. با یک جستجوی ساده و تحقیق درباره ی سوابق مترجم و انتشارات می توان این گروه ها - که تنوع بالایی هم دارند- را شناخت، عموماً با کمی جستجو درباره ی پیش‌زمینه های مترجم، هیچ سابقه، عکس و اثر ترجمه شده ی دیگری یافت نمیشود؛ چون این افراد وجود خارجی ندارد.

۸ خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا)

طبق قوانین داخلی کشور و مصوبات مجلس شورای اسلامی، حق چاپ و تکثیر متعلق به نویسنده و مترجم اثر است و تکثیر به قصد فروش و بهره برداری بدون اجازه صاحب حق ممنوع است؛^۶ حال می‌توان این پرسش را دقیق تر مطرح کرد. چرا نظارتی بر انجام اصولی قوانین در حوزه حقوق مترجمان و ناشران، حق تکثیر و کپی رایت، وجود ندارد؟ و چرا همچنان قوانین سرشار از حفره و خلاء هستند و این در حالی است که نظارت های سخت گیرانه، سلیقه ای، بدون حدود معین بر محتوای کتب و اعمال ممیزی های فراوان تنها مسئله ایست که به خوبی از سوی نهاد های ناظر پیگیری میشوند.

مطابق آمار منتشر شده: در سال ۱۴۰۰ حدود ۱۱۰ هزار کتاب در ایران تولید شده و در این زمینه ایران رتبه دهم در جهان را داراست^۷، همچنین در سطح کشور حدود ۱۴ هزار ناشر وجود دارد که این آمار از کل اتحادیه اروپا نیز

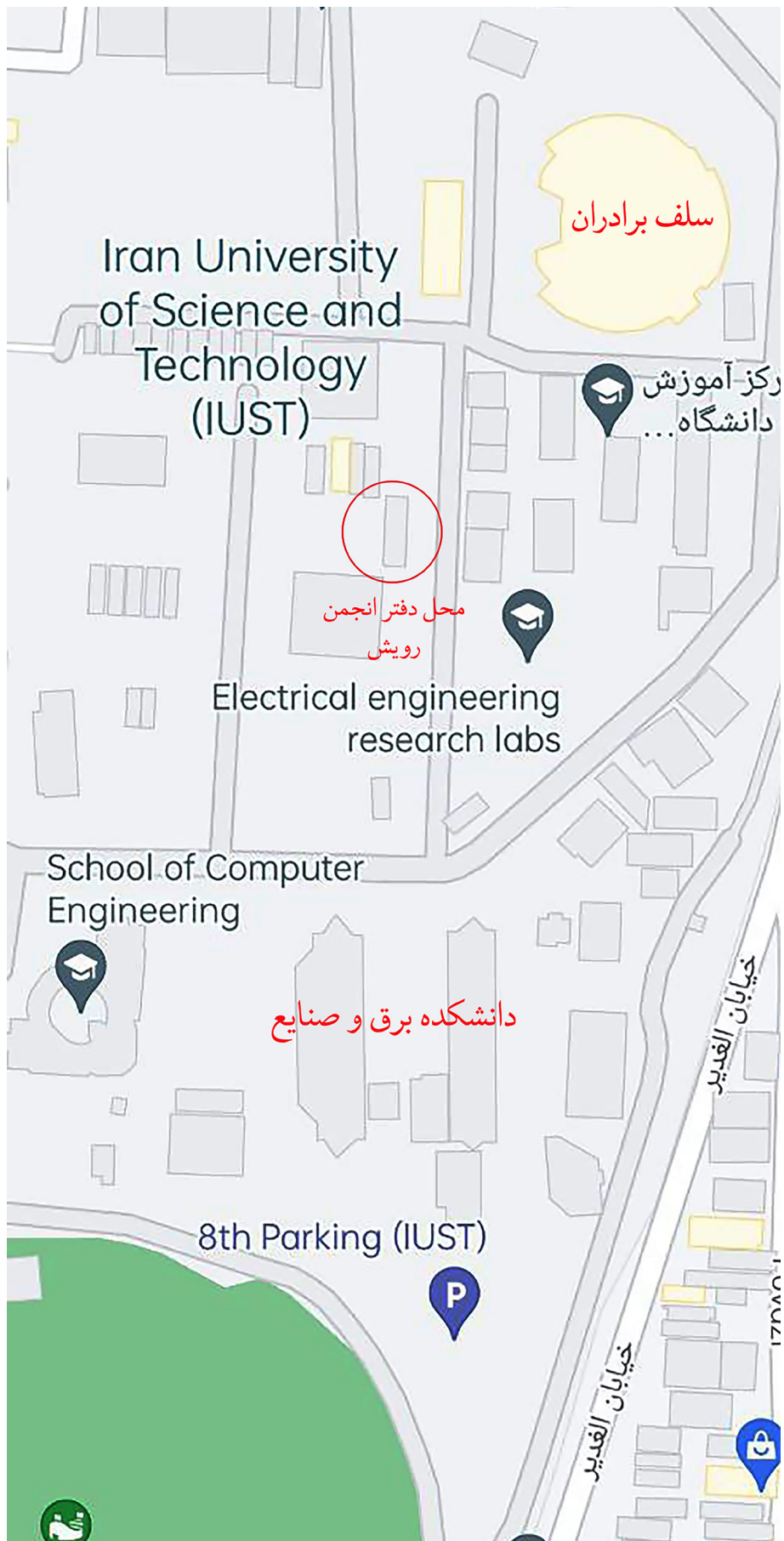
صاحب حق (چه مترجم ایرانی و چه نویسنده غیر ایرانی) در ترجمه آثار، غیر اخلاقی و مخرب است

۶ مصوب دی ماه سال ۱۳۵۲

۷ خبرگزاری دانشجو؛ به نقل از

یاسر احمدوند، رئیس ۳۳ امین نمایشگاه کتاب تهران

محل دفتر انجمن رویش دانشجویان



صاحب امتیاز، مدیرمسئول و سردبیر:

همایون سلیمانی

ویراستاران:

آفرین نجفی زاده و عرفان سلیمانی

صفحه آرا و طراح جلد:

آفرین نجفی زاده

تحریریه:

بهار برادران آجیلیان

صبا عباس زاده منتظری

علی خبازیان

آریا میرنیام

عرفان سلیمانی

آفرین نجفی زاده

پوریا خامدی

مبین بزرگ مهر

علی نقدی

همایون سلیمانی